

**نوروز و حاجی فیروز**  
در فرهنگ ایرانیان

فرزاد جاسمی  
اسفندماه ۱۳۸۰

جهان انجمن شد بر تخت اوی  
از آن بر شده فره بخت اوی  
به جمشید بر، گوهر افشاندند  
مر آن روز را روز نو خواندند  
سر سال نو، هر مز فرودین  
بر آسوده از رنج تن دل ز کین  
به نوروز نو شاه گیتی فروز  
بر آن تخت بنشست فیروز روز  
چنین جشن فرخ از آن روزگار  
بمانده از آن خسروان یادگار

بگواهی آنچه تاریخش مینامیم و مجموعه ی اسناد و شواهدی که در دل خاک و نگاشته های مردمان کهن بر جای مانده است، ایرانیان در ردیف سرسخت ترین، مقاوم ترین و پایدار ترین ملل جهان قرار دارند. ملت‌های ساکن این سرزمین باستانی و کهن به دلیل موقعیت سوق الحیثی و استراتژیک سرزمینشان همیشه مورد تاخت و تاز اقوام و ملل چادر نشین و بیابانگرد و تمدن های همجوار بیگانه از شمال و جنوب و شرق و غرب میهن خود بوده و دمی روی آسایش و امنیت را ندیده اند. علاوه بر تهاجم و ویرانگری اقوام مهاجم که در یورش های سبعمانه و بربرمنشانه ی خود همه آثار فرهنگی، علمی و تاریخی این سرزمین را با خاک یکسان نموده اند، این خاک بلا خیز و نفرین شده در بیشتر مراحل تاریخی در داخل نیز گرفتار حاکمان و فرمانروایانی بی فرهنگ و خرد ستیزی بوده که بر رنج فریختگان و اندیشه ورزان جامعه افزوده و از آنانی که زادگاه خود دل نکنده و به دیار تلخ و سیاه غربت پناه نبرده اند، جان ستانده اند. با این اوصاف، این جمعیت مقاوم و پایدار با ایثار و از جان گذشتگی بینظیری در همه ی ادوار تاریخ بشری، با پرداخت بهائی سنگین و گرانبها سرزمین، زبان، فرهنگ و سنن ملی و انساندوستانه ی خود را اگر چه نه بصورت مکتوب و نوشته، در برابر فشار و تهاجم همه جانبه ی بیگانگان و بیگانه پرستانی که دل در گرو اهریمن بدکنشت داشته و دارند، محفوظ نگاه داشته و با توسل به ترفندهای گوناگون و مختلف از دستاوردهای فرهنگی و علمی نیاکان خود در گذشته های دور و نزدیک دفاع کرده اند.

گفتیم که سرزمین ما ایران، بنا به دلایل گوناگون، در درازای تاریخ تمدن کهن خود، یعنی از آن روزی که سنگ بنای تمدن ایلام بر روی جلگه های ابرفتی خوزستان گذاشته شد و منجر به تشکیل حکومت سراسری ایلامیان گردید تا کنون، بارها و بارها مورد تهاجم و یورش های سبعمانه ی اقوام و قبایل بدوی و چادر نشین و تمدن های همجواری قرار گرفته که اکثراً ارتجاعی ترین و عقب مانده ترین فرهنگ های زمانه ی خود را که بیشتر ریشه در قساوت و خشونت قبیله ای و عشیره داشته نمایندگی و پاسداری می نموده اند!

از هجوم آشور بانیپال، فرمانروای کشور آشور گرفته که شهرشوش را به آتش کشید، گنجینه و درهای مفرغی شهر را به یغما برد و نیستان های بیکران نیشکری را که جایگاه و پناهگاه خدایان شوش و سرزمین ایلام بود و تا آن لحظه پای بشر به اعماق آنها نرسیده بود، دچار شراره های آتش نمود، تا یورش صدام حسین تکریتی و حزب بعث عراق که همگام و هم رأی با روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه و غارتگران بین المللی و صهیونیسم جهانی، جنگی هشت ساله را با هدف به بیراهه کشاندن انقلاب، انتقام از فرزندان ایران و تثبیت حکومتی عقب مانده و ماقبل قرون وسطائی به کشور و ملت ما تحمیل نموده و خسارت های جبران ناپذیری در زمینه های مادی و معنوی بر ما تحمیل نمودند.

حزمة بن حسن اصفهانی در تاریخ پیامبران و شاهان، صفحه ی ۱۷ مینویسد:

( ... هنگامی که اسکندر به سرزمین بابل تسلط یافت و مردم آنجا را مغلوب کرد، به علمی که خاص ایشان بود و هیچ یک از ملل جهان بدان دست نیافته بودند، حسد برد و همه کتابهایی را که بدان دست یافت سوزانید، آنگاه به قتل موبدان و هیبردان و دانشمندان و حکیمان و کسانی که در خلال علوم به حفظ سنوات تاریخی خود می پرداختند و حتی عامه مردم اقدام کرد، اما پیش از این، به فرمان او همه علوم مورد احتیاج به زبان یونانی ترجمه شده بود.)

یورش و استیلای تازیان بیابانگرد جزیره العرب در زمان خلیفه ی دوم مسلمانان، عمر این خطاب، در نوع خود یکی از وحشتناک ترین و هراس برانگیز ترین حملات تاریخی بود. در این حمله که آثار شوم و منحوس آن هنوز هم پا بر

جاست، همه ی آثار فرهنگی و تمدن ایران زمین تا پایان دوره ی ساسانیان بنابودی کشانیده شد! کتابهای موجود در کتابخانه ی سلطنتی مدائن، با فتوای خلیفه ی مسلمین و به دستور سعد ابن ابی وقاص سردار سپاه مهاجم عرب به آب شسته شدند. زیرا به اعتقاد خلیفه، مسلمانان دارای کتابی آسمانی بودند که همه ی مسائل فلسفی، علمی (اعم از فیزیک کوانتم و جنین شناسی و ژنتیک و انفورماتیک و غیره)، اخلاقی، سیاسی، حقوقی و سایر نیازمندی های انسان تا آخر زمان و روز رستاخیز در آن درج شده بود و مسلمانان با وجود چنین کتابی نیاز به سایر کتب و نوشتارهایی که بیشترزمینی بودند و زائده ی افکار و تخیلات و حتی نتیجه ی تحقیقات بشری، نداشتند. تهاجم ویرانگر و مخرب چادر نشینان و راهزنان خونآشام صحرای گبی، که بدنبال آن مغولان بیابانگرد و صحرا نشین به تحریک مستقیم خلفای اسلام پناه عباسی تمام شهرهای آباد و پر رونق ایران زمین (نیشاپور و...) را با خاک یکسان نمودند و همه شخصیت های علمی و فرهنگی سرزمین ما از جمله شیخ فریدالدین عطار نیشابوری را از دم تیغ آبدار گذرانیدند و موج خون و آتش براه انداختند نیز از آن جمله است! جنایات و ویرانگری مغولان صحرا نشین و بیابانگرد بحدی بوده، که اندیشمندان و صاحب نظران بشردوست و مترقی جهان آن روزگاران، آنرا در ردیف مخرب ترین و ضد بشری ترین تراژدی دوران تمدن بشر شمرده و فرمانروائی منحوس دویست و نوزده ساله ی چنگیزخان و فرزندان وی را دوران سپاه « ترور عمومی » در ایران لقب داده اند. بنا به گواهی تاریخ و اسناد برجای مانده، مغولان آمدند و کشتند و سوختند و بردند و رفتند!

یورش های ددمنشانه و سبُعانه ی تاتار ها، ترکان سمرقندی و غز و ایل خانان افشار و قاجار و غیره نیز حاصلی جز این در بر نداشته و نتایج بهتر و درخشانتری بر جای نگذاشته است. در همه ی ادوار سپاه تاریخی سلطان بیسواد، ضد فرهنگ و تمدن، مستبد و دیکتاتور سایه ی خدا بوده و روحانیون و علمای دین که اکثرا طفیلی و شریک سفره ی آدمکشان و آزادی ستیزان ضد مردمی بوده و بهشت متعفن خود را بر شالوده ی جهنم توده های زحمت و مردم محروم بنا نموده اند، نماینده و خلیفه الله بر روی زمین!

در سالهای پس از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷، که طی آن عامه ی مردم و اکثریت روشنفکران جامعه، خونخوارترین، عقب مانده ترین، چپاولگرترین و آزادی ستیزترین قشر انگلی جامعه یعنی روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه را بر مسند خلافت نشانده و در تحکیم پایه های حکومت جهل و جنایتشان از هیچ کوششی دریغ نورزیدند نیز شاهد تلاش های مذبحخانه و ددمنشانه ی پاسداران جهل و جنایت و نمایندگان اهرمن بدگنشت بمنظور نابودی و محو باقی مانده های آثار تمدن ایران باستان و دگرگونه نمودن فرهنگ ایرانیان بوده ایم!

دیده، شنیده و خوانده ایم که در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی بدنبال تحولات انقلاب بهمن ماه که به سلطه ی خاندان پهلوی و به اصطلاح حکومت دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران (که اگر فرمانروائی سلوکیان، اعراب، مغولها، تاتارها، افغانها و ترکان را از آن تفریق نماییم، چیزی ته کیسه ی مدافعان و جان بر کفان این تاریخ درخشان نمی ماند). نقطه ی پایان گذاشت، نودولتان جمهوری جهل و جنایت اسلامی که خود را ولی امر مسلمین و خلیفه ی الله بر روی زمین می خوانند، با هدف پایه گذاری حکومت الله و رونق بخشیدن به قوانین و مقررات و فرهنگ هزار و چهارصد سال پیش عربستان و صدر اسلام بر آن شدند تا زیر لوای مبارزه با سلطنت دوهزار و پانصد ساله ی ایران و با ادعای طاغوت زدایی، آثار برجای مانده در تخت جمشید (استخر) و پاسارگاد و سایر نقاط ایران را که چون خاری در چشمان نوادگان عمر بن خطاب و سعد ابن ابی وقاص فرو می رفت و روح خبیث و ناپاک سرداران خونآشام عرب را در گور به لرزه می انداخت، با خاک یکسان نمایند!

خلیفه های الله بر روی زمین و پاسداران فرهنگ دوران جاهلیت عرب بر آن بودند تا دست به همان عملی بزنند که پیش از این همه ی جنایت پیشگان و دشمنان قسم خورده ی تمدن بشری، به آن دست یازیده بودند! همان عمل جنایتکارانه ای که سالها پس از ظهور منحوس و نامیمون جمهوری اسلامی در ایران، توسط حکومت اسلامی و ماقبل قرون وسطائی طالبان به رهبری ملا محمد عمر در افغانستان به منصف ظهور رسید. طالبان حاکم بر افغانستان به رغم مخالفت و هشدار جامعه ی بین المللی و جهانی بر اساس بینش اسلامی و قرآنی خود و بفرمان امیرالمومنین و ولی عمر مسلمین مستقر در کشور همسایه، همه آثار باستانی بجا مانده در موزه ی کابل و سایر شهرهای افغانستان بانضمام مجسمه های سنگی بودا در ولایت بامیان را از بین بردند. مجسمه های عظیم و غول پیکر بودا در بامیان، علاوه بر قدمت و تاریخی که پشت سر داشتند، شاهکارهای هنری دورانی از تاریخ افغانستان و جهان بشری محسوب می شدند. این مجسمه ها که دوران مبارزات تروریست ها و جنایتکاران به اصطلاح جهادی افغانستان بارها و بارها مورد اصابت گلوله و آر پی جی قرار گرفته بودند در دوران حکومت طالبان و خلیفه ی بر حق پروردگار عالمیان، ملا محمد عمر بوسیله صدها کیلوگرم تی ان تی از جایگاه ابدی خود کنده و منهدم شدند.

در ایران پس از انقلاب، اجرای نقشه ی شوم و فرهنگ ستیزانه ی دار و دسته ی خمینی و دستگاه خلیفه گری شیعه به شیخ صادق خلخالی جلاذ فرزندان خلقهای ایران محول گردید. کور دلان و تاریک اندیشانی که از مغاره های تاریک و نور و گورستان های متروک تاریخ بر خاسته بودند، چنین می پنداشتند که در سایه عوامفریبی و تحولی که در جامعه رخ نموده می تواند به کاری دست بزنند و هر جنایتی بیافرینند. خوشبختانه در آن روزگاران بعلت حضور خرد گرایان و فرهنگ دوستان جامعه و پاسداران مرز و بوم ایران در صحنه ی مبارزه، جهل پروران و نوادگان اهریمن بد خوی و بد گنشت ننواستند به امیال شیطانی و انیرانی خود جامعه عمل ببوشانند و بر ویرانی بیشتر این مرز و بوم بیفزایند.

برنامه ی تخریب و ویران نمودن کاروانسرای ( دژ ) معروف بر ارجان نیز که علاوه بر سابقه تاریخی و باستانی خود، مدت زمانی اسارت گاه بهترین فرزندان ایران بوده و در ردیف مخوف ترین زندانهای جهان قرار داشت، در بیست و دوم بهمن ماه پنجاه و هفت به نتیجه نرسید و پایداری و مقاومت مردم، پیروان اهریمن را که به رهبری سفاکترین جنایتکار قرن بیستم، با هدف ویرانگرانی و خرابی و نسل کشی قد برافراشته بودند با ناکامی قرین نمود.

متأسفانه با همه ی هشجاری و پایداری مردم و جوانان برومند ایران زمین، حزب الله و پیروان اهرمن بد کنشت که از دل تیرگی های اعصار و قرون قد برافراشته بودند، در شهر کازرون فاجعه آفریدند و توانستند علاوه بر از بین بردن همه ی آثار بیرون آمده از دل خاک، در شهر باستانی و مخروبه ی بیشابور، پایتخت شاپور اول ساسانی که در نزدیکی این شهر قرار دارد، به یکی از حجاریهای تنگ چوگان در محل تنگ خسارت جبران ناپذیری وارد آورند. در این حجاری بی نظیر، شاپور اول ساسانی را سوار بر اسب و در حالتی می بینیم که قیصر روم ( والریانوس )، در برابرش زانو زده و تقاضای بخشش می نماید. اسب شاپور بر جسد سربازی رومی ایستاده است.

تباهی و ویرانگری فرزندان اهریمن در سالهای پس از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ در زمینه فرهنگی و اجتماعی ابعاد دیگر فاجعه عظیمیست که کشور ما به آن گرفتار شده است. نسل قبل و دوران انقلاب بخاطر دارند که موجود ناقص الخلقه و عقب مانده ای چون سید علی حسینی خامنه ای، رهبر کنونی جمهوری اسلامی و باصطلاح پیشوای شیعیان ایران و جهان، تا بدانجا پیش رفت و گستاخی را تا بدان پایگاه و جایگاه رسانید که سخن سرای بزرگ ایران زمین، حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی را به خاطر سرودن دادنامه ای که بر آن نام شاهنامه گذاشته و پاسداری از فرهنگ و زبان پارسی در مقابل تازیان بیابانگرد و ترکان عاری از تمدن و گوش بفرمان خلفای جنایت پیشه عباسی را به حد اعلی رسانیده، آتش پرست، ضد اسلام و مداح پادشاهان و طاغوتی خواند!

چو با تخت منبر برابر شود  
همه نام بویگر و عمر شود  
تبه گردد این رنجهای دراز  
نشیبی درازست پیش فراز  
نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر  
ز اختر همه تازیان راست بهر

...

برنجد یکی دیگری بر خورد  
بداد و ببخشش کسی ننگرد  
شتابان همه روز و شب دیگرست  
کمر بر میان و کله بر سرست  
ز پیمان بگردند وز راستی  
گرامی شود کژی و کاستی  
پیاده شود مردم رزمجوی  
سوار آنکه لاف آرد و گفت و گوی  
کشاورز جنگی شود بی هنر  
نژاد و بزرگی نیاید ببر  
رباید همی این از آن از آن  
ز نفرین ندانند باز آفرین  
نهانی بتر ز آشکارا شود  
دل مردمان سنگ خارا شود  
بداندیش گردد پدر بر پسر  
پسر همچنین بر پدر چاره گر

...

بگیتی نماند کسی را وفا  
روان و زبانها شود پر جفا  
از ایران و از ترک و از تازیان  
نژادی پدید آید اندر میان  
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود  
سخنها بگردار بازی بود  
همه گنجها زیر دامن نهند  
بکوشند و کوشش بدشمن دهند  
چنان فاش گردد غم و رنج و شور

که رامش بهنگام بهرام گور  
نه جشن و نه رامش نه گوهر نه نام  
بکوشش ز هر گونه سازند دام  
زیان کسان از پی سود خویش  
بجویند و دین اندر آرند پیش  
نباشد بهار از زمستان پدید  
نیارند هنگام رامش نبید  
ز پیشی و بیشی ندارند هوش  
خورش نان کشکین و پشمینه پوش  
چو بسیار زین داستان بگذرد  
کسی سوی آزدگان ننگرد  
بریزند خون از پی خواسته  
شود روزگار بد آراسته

ضدیت و دشمنی و عناد و حشیانه با مراسمی چون چهارشنبه سوری، عید باستانی نوروز، مهرگان، جشن سده، شب یلدا و غیره که نشان از فرهنگ مردمی و بشر دوستانه ی ساکنان فلات ایران دارند، از همان آغاز حکومت ملایان و روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه یعنی بیگانگان و بیگانه پرستانی که طی قرون متمادی فرهنگ و سنن تازیان دوران جاهلیت و بیابانگردی را در سرزمین ما پاسداری و نگهداری می کنند، با شدت و حدتی باور نکردنی آغاز گردید. ضدیت و عنادی که بر خلاف مقاومت و پایداری توده های مردم و تو دهنی هایی که بیگانه پرستان زده اند کماکان با به کارگیری ترفندهای مختلف و نیرنگ های گوناگون ادامه دارد.

رژیم جنایتکار و فرهنگ ستیز خمینی و دار دسته ی وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه، در سالهای اولیه انقلاب و با اندیشه ی مالیخولیایی صدور انقلاب اسلامی به دیگر کشورهای مسلمان با نولت بعثی عراق وارد جنگ شد. جنگی ویرانگر و مخرب که با حمایت و پشتیبانی اربابان و حامیان بین المللی و صهیونیستی هر دو رژیم ضد مردمی ایران و عراق به راه افتاد و برای مدت هشت سال تداوم یافت. این جنگ علاوه بر این که ثروت های مادی و معنوی دو کشور را بر باد داد بیش یک میلیون نفر شهید و هزاران معلول از میان فرزندان ایران بر جای گذاشت.

در همه ی این دوران کشتار و خرابی و ویرانی که خمینی آنرا دوران خیر و برکت و رحمت الهی خواند، رژیم جنایتکار و ضد مردمی جمهوری اسلامی که رهبرانش به نیرنگ و ریا دنیا می ستانند و به گریه و اشک آخرت می فروشند تلاش نمود تا با فاجعه آفرینی و فرستادن اجساد شهدا در روزهای آغازین سال به شهرها و روستاها از برپائی مراسم نوروزی و جشن و سرور مردم جلو گیری نماید. با این امید واهی و چوچ که بتوانند با مرور زمان و گذشت ایام و تقدیم اشک و خون این سنت باستانی و مردمی را از خاطره ی ایرانیان بزدایند و به حافظه ی تاریخ بسپارند.

امروزه بر کسی پوشیده نیست که تاریخ اندیشان و کوه فکرا و وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه در پناه عوامفریبی و اوهام پراکنی های رذیلانه و وعده های سراپا دروغ و شایادانه ملت های ساکن در سرزمین ما را فریفته و بر سرنوشت آنان حاکم شدند. وعده هایی چون بر قراری حکومت عدل علی، امنیت فردی و اجتماعی شهروندان، آزادی بیان و عقیده، آزادی مطبوعات، عدالت و رفاه اجتماعی، آب و برق مجانی، بهداشت عمومی، تحصیل رایگان تا سطح دانشگاهی و بالاتر، تقسیم درآمد حاصله از فروش نفت و رسیدن به آنچه در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود از آن محروم بوده اند. این عوامفریبان حرفه ای و دنیا خواران حریص و آزمند که به این راحتی بر سرنوشت و مال و ناموس ملتی دردمند حاکم شده و بر خر مراد نشسته اند، از درک پایداری و مقاومت طولانی ایرانیان در برابر نیروهای اهریمنی و فرهنگ ستیزان جهل پرور غافل و ناتوانند. آنان ندانسته و نمی دانند که با همه ی تلاشهای اهریمنی دشمنان ایران زمین و حملات و سیلابهای خونی که سراسر این خاک را بطور مداوم شسته و آبیاری نموده، هیچ نیرو و قدرتی نتوانسته فرهنگ و سنن و آداب و رسوم مردمانش را از آنان باز ستاند یا آنها را بدلخواه خود دگرگون سازد. آنها در جهانی که دیگر ملت های کهن در روند زندگی تاریخی به هزاران بلا و دگرگونی گرفتار آمده اند. تا بدان جا که تعداد قابل توجهی از اقوام و قبایل و حتی نژادهای باستانی چنان جذب فرهنگ و سنن مهاجمان قرار گرفته که در گذر زمان ملیت و قومیت خود را نیز فراموش کرده و از یاد برده اند!

با نگاهی به تاریخ جهان باستان و نقشه ی جغرافیایی جهان که در آن روزگار می گذرانیم، در می یابیم که کشورهایایی چون مصر، الجزایر، لیبی، مراکش، تونس، عراق، سوریه، لبنان، اردن و غیره که امروزه در شمار کشورهای عربی به حساب می آیند، در گذشته های تاریخی خود، نه تنها عرب نشین و عرب زبان نبوده و مردمانشان کوچکترین سختی با نژاد سامی و اعراب ندارند، بلکه قبل و بعد از ظهور اسلام در محدوده ی جغرافیایی و اجتماعی جهان هر کدام دارای فرهنگ و تمدنی به مراتب غنی تر، پیشرفته تر و مترقیانه تر از تمدن چادر نشینی و صحراگردی اعراب بدوی و صحرا نشین شبه جزیره ی عربستان و حضرموت بوده اند!

کشور گشایی اعراب بادیه نشین تحت پرچم اسلام و شعارهای برادری و برابری همه ی ملل جهان، بدون در نظر گرفتن رنگ پوست و زبان و قومیت، آنها در کنار روم برده دار و ایران گرفتار در فساد و تباهی پادشاهان ساسانی و

مغان زرتشتی که آخرت را به دنیا و سعادت مردم را به قبضه شمشیر پادشاهان فروخته بودند، منجر به تشکیل امپراطوری اسلامی گردید. امپراطوری بزرگ و گسترده ای که از چین تا شبه جزیره ی بالکان و اسپانیا ادامه داشت. بسط و گسترش این امپراطوری زمینه ای فراهم آورد تا فرهنگ و تمدن یونان، روم، مصر و ایران در یک انبب و قرع اسلامی در هم آمیزند و در دسترس همگان قرار گیرند. در گستره و محدوده ی همان امپراطوری بود که در نتیجه تداوم و استمرار طولانی فرمانروائی خلفا و امیران عرب، سرزمین های نامبرده ی بالا به کشورهای عربی و مردمانشان به عرب زبانانی مبدل شوند که امروزه شاهد و ناظرشان هستیم. این ملتها چنان در فرهنگ و زبان عرب مستحیل شدند که نه تنها خود را از نژاد سامی و عرب می دانند بلکه بعرب بودن خود نیز می بالند و آنرا مایه ی افتخار و مباحات خود می دانند.

ایران نیز در زمره ی کشورهایاییست که در مسیر تهاجم بشر سئیزانه ی اعراب بدوی و فرهنگ عقب مانده ی بیابانی و چادر نشینی شان قرار گرفت. به استیلا ی اعراب تن داد. سده های متوالی تحت قیادت و فرمانروایی آنان باقی ماند و خسارت های غیرقابل جبرانی را متحمل گردید. کتاب های موجود در کتابخانه هایش به آب شسته شدند و آثار فرهنگ و تمدنش طعمه ی شعله های آتش خشم و کینه های حیوانی بیابانگردان گردید. طی هزار و چهارصد سال اندیشمندان و دانشمندان و مبارزان به اتهام هائی چون قرمطی، رافضی، شیعی، دهری، مجوس، خرابکار، مارکسیست، مارکسیست اسلامی، محارب با خدا و رسول خدا، مفسد فی الارض و غیره محکوم شدند، شکنجه شدند، مثله گردیدند، به جوخه های اعدام سپرده شدند، بر طناب دار بوسه زدند، در گورهای دستجمعی مدفون شدند، نفی بلد شدند و در غربت تلخ جان سپردند و غیره. روندی که کماکان ادامه دارد و بدون شک تا برپایی يك رستاخیز و جنبش خردگرایانه و دادگسترانه ی مردمی که به حاکمیت فرزندان شوم اهریمن و کوتاه نمودن دستان خبیث و ناپاکشان از سرنوشت ایران و ایرانی پایان بخشد، ادامه خواهد داشت!

با نگاهی به گذشته و تاریخ خونبار سرزمینمان در خواهیم یافت که در همه ی ادوار تاریخی یاد شده، سرزمین و مردم ایران، امواج خون، آتش، سرکوب و خفقان را از سر گذرانیدند. پایداری نمودند. قربانی دادند. ولی بر خلاف ملت های کشور و سرزمین های نامبرده نه تنها فرهنگ و تمدن بیگانگان را پذیرا نشدند، بلکه با گذشت زمان مهاجمین و فرهنگ و زبان آنان را نیز در فرهنگ و تمدن خود ذوب نمودند و آنان را واداشتند تا نه تنها در برابر فرهنگ و سنن این سرزمین که نسال سر تسلیم و تکریم فرود آورند، بلکه خود پیامبران و رسولان این فرهنگ و تمدن مترقیانه و بشر دوستانه به سرزمین های دیگر گردند و با همه ی کینه و عداوت شیطانی خود، در اشاعه و ترویج آن بکوشند.

پایداری و مقاومت ایرانیان در برابر آداب و رسوم تحمیلی بیگانگان، بویژه آیین های دینی و مذهبی نیز که بیشتر از سوی دولتمردان و حکومتگرانی به ظاهر ایرانی، در فرهنگ ما راه یافته اند، زیانزد خاص و عام است! زیرا با گذشت زمان، چنان به ادیان و مذاهب وارداتی رنگ و جلای ایرانی داده و آنها را از شکل و قالب و محتوای اصلی خود خالی نموده اند که دین و مذهب وارداتی پس از مدتی برای خود فرهنگ سازان، بدعت گذاران و تحمیل کنندگان اصلی نیز بصورت آداب و رسومی بیگانه و نا آشنا در آمده است.

از جمله آداب، رسوم و سننی که با همه ی مخالفت های عنودانه ی دشمنان ایران زمین، بویژه پاسداران و مروجین فرهنگ و تمدن جاهلانه ی اعراب بادیه نشین، خود را در برابر همه ی دسایس دشمنان محفوظ نگاه داشته و توسط نیاکان و پدران خردگرایمان به ما رسیده است، مراسم نوروزی و جشن های آغاز سال نو است.

اگر تاریخ و تمدن امپراطوری ایلام را به دست فراموشی بسپاریم و ایلامیان را که در مناطق وسیع و پهناوری از سرزمین کنونی ما می زیسته اند فنا شده و از بین رفته و چنانچه مصطلح و مرسوم است بر این نکته پای بفشاریم که همه ایرانیان موجود از نژاد آریا هستند، این توضیح لازم است که ایرانیان باستان، یعنی اقوامی که با نام آریایی (Arya) نجیب، با وفا) معروفند، در دو مرحله ی متفاوت از شمال و شمال غربی وارد فلات یا نجد ایران (کشوری که از شمال به بیابانهای خوارزم، دریای مازندران و رود کورا، از مشرق بحوزه ی دریای آمو (جیحون) و کوههای باختری دره ی سند و دامنه های جبال باختری پامیر، از باختر بدامنه های باختری زاگرس و حوضه ی ارون رود و از جنوب به خلیج فارس و دریای عمان محدود است و در حال حاضر شامل کشورهای، ایران کنونی، افغانستان، ترکستان و قفقاز می شود.) شدند و در نقاط مختلف آن سکنی گزیدند.

آریایی ها نیز چون دیگر اقوام باستان، به خدایان و ایزدان گوناگونی معتقد بودند. خدایان و ایزدانی که وظیفه ی پاسداری و نگاهبانی آنان و احشامشان در برابر بلایای زمینی و آسمانی چون سیل، زلزله، رعد و برق، صاعقه، توفان و تگرگ و انواع مختلف را به عهده داشتند.

آنان در گاهشماری خود، هر ماه را به سی روز تقسیم می نمودند و هر روز ماه را به فرشته یا ایزدی از ایزدان نسبت می دادند.

در صفحه ی ۱۸۵ خرده اوستا از نامه مینوی اوستا میخوانیم:  
(نگهبانی هر يك از سی روز ماه به یکی از فرشتگان سپرده شده و به همان فرشته نامزد گردیده است و ایزدان معروف مزدیسنا همانند که روزهای ماه را بنام آنان خوانده اند.)  
اولین روز هر ماه را « اورمزد روز» می نامیدند که به نام اهورامزدا (خرد یا دانش بزرگ) نام گذاری شده بود.

به باور زرتشتیان، خداوندگار آفرینش جهان را در ۳۶۵ روز به پایان رسانید و اول فروردین را بیاسود. پس از دیدگاه آئینی زرتشتیان پایان آفرینش جهان روز نوروز است.

پارسیان، یکی از شاخه های قوم آریا که در منطقه ی پارس ( فارس ) سکنی گزیده و بعدا امپراطوری پارس را بنیان نهادند، اورمزدگان، سال ۱۷۲۵ قبل از میلاد مسیح را روز پیروزی خود بر ضحاک تازی و سرآغاز پادشاهی فریدون می دانستند و آنرا مینای گاهشماری خود قرار داده بودند.

روز نوزدهم هر ماه بنام فروردین ( فروردینگان بمعنی فروهر یا نیروی پیشرفت ) نامگذاری شده بود. بر اساس روایات و داستانهای کهن ایرانی، فریدون پادشاه ایران، قبل از مرگ، کشور پهناور ایران را بین سه فرزند خود، ایرج و سلم و تور تقسیم کرد. او بود که با تقسیم کشور به سه منطقه جداگانه و مختلف اولین مرز بندی جغرافیایی جهان را در میان مردمان بنیان نهاد. سپردن حکومت ایران که در مقایسه با دیگر نقاط سرزمین تحت پادشاهی فریدون آبادتر و پر رونق تر بود، بدست ایرج، رشک و حسادت دو برادر دیگر را برانگیخت و آتش جنگ را در بین آنان شعله ور نمود. ایرانیان بر این باورند که در این تاریخ ( فروردین گان )، ایرج پادشاه ایران زمین بدست برادران خود، سلم و تور بقتل رسیده است. به همین مناسبت، پارسیان در روز نوزدهم فروردین ماه هر سال، روانه ی گورستانها میشدند و مراسم سنتی - مذهبی ویژه ای را در بزرگداشت و یاد بود پادشاه خود بجای می آوردند!

روز سوم هر ماه بنام اردیبهشت یا اردیبهشت گان ( راستی و پاکی ) نامیده می شد. دلیل این نام گذاری از آن جهت بود که در این روز سلم و تور که برادر خود را ناجوانمرده بقتل رسانیده بودند، گرفتار آتش خشم مردم شدند و بدست ایرانیان به قتل رسیدند.

روز یازدهم هر ماه بنام خرداد یا خردادگان ( آفتاب یا خورشید ) نامگذاری شده بود. و آن به این دلیل بود که در روز خردادگان، منوچهر به پادشاهی ایران رسید و اولین حکومت مستقل پارسی را در برابر زمامداری کاسپیان ( کاسی ها ) که بر نواحی لرستان و دامنه های سلسله کوههای زاگرس حکومت می کردند و پس از حکومت ایلام قدرتمندترین دولت منطقه در مجاورت ایلامیان بودند، بنیان نهاد.

روز سیزدهم هر ماه بنام تیر یا تیرگان ( ستاره تیر یا ستاره باران ) نامیده شد. ستاره ی تیر یا ستاره ی باران که به برج قوس نیز معروف است به نقل از کتاب عجایب المخلوقات، « برجی است بر صورت راکبی، کمان به زه کرده باز پس می نگردد. تیر کشیده، پیش وی ماری دنبال به بالا کرده،» بعضی بر این عقیده اند که افسانه ی آرش کمانگیر و اشاره بدان در اوستا، برگرفته از صورت فلکی تیر است. دلیل نامگذاری این روز، بدین جهت است که در این روز، ( زو تهماسب ) نیروهای اشغالگر توران بفرماندهی افراسیاب را از خاک ایران زمین بیرون رانده است.

روز هفتم هر ماه، امرداد یا امردادگان ( بی مرگی و جاودانگی ) نامیده شده است. در تاریخ امردادگان، رستم پهلوان نامدار ایرانی که نوجوانی بیش نبود، پس از مرگ نوزد، بنا به پیشنهاد پدرش زال، کیقباد را از البرز کوه آورد و بر تخت پادشاهی ایران نشاند!

روز چهارم هرماه را شهریور یا شهریورگان ( شهریاری نیرومند ) مینامیدند. زیرا بر این باور بودند که در این روز کیکلوس به پادشاهی ایران رسیده است.

روز شانزدهم هر ماه بنام مهر یا مهرگان ( دوستی و پیمان ) نامگذاری شده بود. نامگذاری این روز، علاوه بر بزرگداشت ایزدمهر، پاسدار و نگاهبان سرزمین های آریایی و دشتهای فراخ و سرسبز آن، یادآور آغاز پادشاهی لهراسب و بنیان نهادن شهر باستانی بلخ بفرمان وی بود.

روز دهم هرماه را بنام آبان یا آبان گان ( آبها، هنگام آب ) می نامیدند و بر این باور بودند که گشتاسب پادشاه، که زرتشت را مورد حمایت خود قرار داد و در اشاعه ی دین وی کوشید، در این روز تولد یافته است. بر اساس داستانهای ایران باستان، اسفندیار، فرزند این پادشاه که در ترویج دین و آیین بهی کوشش فراوان نموده بود، توسط زرتشت، رویین تن گردید. ( مانند آشیل قهرمان اسطوره ای یونان باستان ) بدین طریق که با فرو رفتن در چشمه ی آبی که زرتشت به او نشان داد، به انسانی تبدیل شد که هیچ حربه ای بر بیکرش کارگر نبود. اما چون وی در هنگام فرو رفتن در آب، چشمانش را بست، آب به چشمانش نرسید و دو چشم وی به نقطه ی ضعف تبدیل گردید. رستم در نبرد با اسفندیار، از طریق سیمرغ بدین نقطه ضعف و قوف یافت و با هدف قرار دادن چشمانش با تیری دو شاخه از چوب گز او از پای در آورد.

روز نهم هر ماه را بنام آذر یا آذرگان ( آتش و فروغ ) می نامیدند.

روز پانزدهم هر ماه، دی یا دی گان ( آفریدگار ) نامیده می شد.

روز دوم هر ماه را بهمن یا بهمن گان ( اندیشه ی نیک ) می خواندند.

و بالاخره روز پنجم هر ماه را اسپندارمذ، سپننه ارمنیتی، اسپندارمذ یا اسپندار مذگان ( فروتنی و مهر پاک ) می نامیدند. اسپندارمذ یا سپننه ارمنیتی، چهارمین امشاسپند از امشاسپندان هفتگانه است که ماه نوازدهم سال خورشیدی به شمار آمده و روز پنجم این ماه به نام این امشاسپند نامگذاری شده است.

ارمنیتی به معنی فروتنی و بردباری و سپندار میتی به معنی بردباری گرامی، مهرپاک یا فروتنی مقدس است.

اسپندارمذ در جهان مینوی نماد مهرپاک و بردباری و فروتنی اهورامزدا ( خرد یا دانش بزرگ ) است و فرشته ای است که از زمین پاسداری و نگهبانی می نماید. به همین دلیل او را در جایگاه نماد بردازی، مادینه ( زن ) می پندارند.



ارمنیتی یا اسپندارمذ را دختر اهورامزدا خوانده اند. در جایگاه ابدی و جاودانی خدایان و ایزدان مینوی، وی در سمت چپ اهورامزاد می نشیند!

این ایزد بانوی مینوی، مادر گیتی است و همواره زمین یعنی خاستگاه بشر را آباد و پاک و بارور نگاه می دارد. در حقیقت او پشتیبان و یاور بزرگان و کشتکاران که آباد کنندگان زمینند می باشد.

آنان که بذر می افشانند و راستی می پراکنند، زمینه رضایت و خشنودی این ایزد بانو را فراهم می آورند.

اسپندارمذ، سمبل و نماد زنان نیک اندیش، شکبیا و بردبار سرزمین های اهورائی است. همچنانکه نماد صلح، وفاداری و سازش و آشتی است. بر اساس اندیشه های آئینی زرتشتیان، مخالفان و هموردان این فرشته که در نقطه ی مقابل وی قرار داشته و علیه او به مبارزه و سنیز می پردازند، ترومیتی (گستاخی) و پریمیتی (کج اندیشی) نام دارند.

اشو زرتشت، آموزگار بزرگ بشریت و ناشر تعالیم انسان ساز و بشر دوستانه ی کردار نیک، گفتار نیک، پندار نیک، در گات ها ۱۸ بار از این ایزد بانوی مینوی یاد می کند. از این اشاره ها و یادآوری ها چنین استنباط می شود که آرایش بهشت و فردوس به عهده ی این ایزد بانو است.

اسپندارمذ همواره سازگار و یاور راستی و گشایش بخش هستی است. چون وی ایزد بانوی زمین است، به کشتزاران و مراتع و جالیزها رامش و سرسبزی می بخشد و مواظبت می کند تا زمینیان زندگی پاک و آسوده ای داشته باشند و چهار پایانی که مفید و مایه ی زندگی انسانها هستند پرورش و رشد یابند.

جشن اسپندارمذگان، در ایران باستان در روز ۲۹ بهمن ماه برگزار می گشته، اما پس از اسلام و تهیه و تنظیم گاهشماری علمی و دقیق توسط حکیم عمر خیام نیشابوری، به روز پنجم اسفندماه منتقل گردید.

برگزاری و برپایی این جشن و جایگاه ویژه ی آن بعنوان روز جشن زنان، روز زن و غیره در فرهنگ پر بار ایران زمین، نشان دهنده و گویای نگرش ایرانیان باستان پیش از آلوده شدن به فرهنگ و رسوم بادیه نشینان شبه جزیره ی عربستان و صحرای سوزان و بی آب و علف، نسبت به نیمه ی فعال و سازنده ی جامعه یعنی زنان است.

ابوریحان بیرونی منجم و دانشمند بزرگ ایرانی در کتاب آثار الباقیه از این جشن به عنوان روز عید زنان یاد می کند و گواهی می دهد که این جشن در روزگار وی یعنی دوران فرمانروائی سلاطین و پادشاهان سامانی و غزنوی نیز برگزار می شده و در این روز زنان از شوهران خود هدیه می گرفته اند و این روز به جشن مژده گیران (مزد گیران؟) مرد گیران؟) مشهور بوده است.

وی در صفحه ی ۳۵۵ کتاب آثار الباقیه، جشن اسپندارمذگان را چنین توصیف می نماید:

« اسفندارمذ روز پنجم، ... و معنای آن عقل و حلم است و اسفندارمذ فرشته موکل بر زمین است و نیز بر زن های درست کار و عفیف و شوهر دوست و خیرخواه موکل است و در زمان گذشته این ماه به ویژه این روز، عید زنان بوده و در این عید مردان به زنان بخشش می نمودند {هدیه می دادند} و هنوز این رسم در اصفهان و ری و دیگر بلدان پهلوه باقی مانده و به فارسی مردگیران گویند.»

حقیقت نامگذاری این روز چنین است که اردشیر دوم هخامنشی که از سوی یهودیان به بهمن (اندیشه نیک) ملقب گردید، در سومین سال پادشاهی خود، وشتی، ملکه ی پاکدامن و عفیف پارس را بدلیل نافرمانی مورد خشم و غضب خود قرار داد و در سال هفتم سلطنت خود، دختری بنام هدسه یا ستاره را که یهودیانش استر می خوانند به زنی گرفت و او را ملکه ی پارس نمود. هدسه دختر عموی مرده خای، از اسرای یهودی آزاد شده از اسارت بابل بود.

اسپندارمذگان یا عید زنان در واقع تاریخ مسموم و کشته شدن هدسه بدست پروشات (پریزاد) مادر اردشیر دوم هخامنشی است. این انتقام جویی از جانب مادر پادشاه نیز بدین دلیل جامه ی عمل پوشید که هدسه با همدستی پسر عموی خود (مرده خای)، پادشاه ایران را فریفت و به بهانه از میان برداشتن هامان، وزیر ضد یهودی پارس، از اردشیر فرمانی را گرفت که بر اساس آن، یهودیان آزاد شده از اسارت بابل، به مدت سه روز به کشتار ایرانیان پرداختند. در جریان این سه روزه ی کشتار، یهودیان کینه جو حدود هشتاد هزار نفر از ایرانیان بیدفاع را قتل عام نمودند. مشروح داستان این کشتار سبعانه و وحشیانه در کتاب مقدس، باب استر نقل شده است. سالگرد منحوس این کشتار ضد بشری طبق فرمانی که از سوی مرده خای و استر خطاب به یهودیان پراکنده در سراسر گیتی صادر شده هر ساله با نام عید پوریم جشن گرفته می شود! در این روز یهودیان به رقص و پایکوبی می پردازند و خاطره ی آن روز را گرامی می دارند. جالب توجه است که پاره ای از به اصطلاح هموطنان آریائی ما نیز که خود را فرزندان کورش و داریوش و نادر می خوانند و به تاریخ دوهزار و پانصد ساله ی شاهنشاهی ایران نیز می بالند، با بی خردی و ناآگاهی کاملاً در چنین جشنی شرکت نموده و پایبای یهودیان به شادی و سرور پرداخته و بر حون نیاکان بیگناه خود پای می کوبند.

بگذریم! هر گاه که یکی از این روزهایی که با نام ماه ها مسمی شده بودند، در ماه هم نامش قرار می گرفت، ایرانیان آن روز را جشن می گرفتند و به رقص و پایکوبی می پرداختند.

مهمترین و باشکوه ترین جشنهای ایرانیان کهن، جشن فروردین گان بود که در پایان فصل سرد و یخبندان زمستان و آغاز فصل بهار که جهان زندگی نوی را از سر می گرفت و به زایشی مجدد روی می آورد، بر پا می شد.

علت و دلیل این امر نیز در این اعتقاد مذهبی نهفته بود که ایرانیان بر این باور بودند که خداوند جهان را در شش مرحله آفریده است. بدین ترتیب که نخست دست به آفرینش آسمان زده، آنگاه آب را آفریده و در مراحل بعدی، گیاهان و



جانوران را، و در آخرین مرحله مردمان را آفرید و در پایان کار خلقت که مصادف با آغاز سال نو بود، به استراحت پرداخته است.

سر سال نو، هر مز فرودین

بر آسوده از رنج تن دل زکین

ایرانیان کهن به مناسبت هر یک از این مراحل ششگانه ی خلقت، جشن و سرورهای برپای می کردند و آنرا گاهنبار می خواندند. گاهنبار آفرینش آدمیان، که آخرین مرحله بود، در پنج روز حد فاصل سال کهنه تا آغاز سال نو (پنج روز اندر گاه یا پنجه ی دزدیده)، جشن گرفته می شد. پنجه ی دزدیده بر اساس تقویم و گاهشمار کنونی ایرانیان، از بیست و پنجم تا بیست و نهم اسفند ماه را شامل میشود.

در دوران ساسانی و اشکانی، کسری سال کبیسه را ۶ ساعت به شمار می آوردند. بنا بر این در هر چهار سال پی در پی جمع این کسری ها به یک شبانه روز می رسید. ایرانیان با این هدف که آغاز سال از زمان حقیقی خود که آغاز تابستان و منسوب به اشو زرتشت بود تجاوز نکند، به جای آنکه هر چهار سال، آن بیست و چهار ساعت اضافی را به شمار آورند و آن سال را کبیسه کنند، هر ۱۲۰ سال از جمع این ۶ ساعت ها یک ماه درست می کردند و به سال یکصد و بیست می افزودند و آن ماه را ماه کبیسه می نامیدند. با این شیوه ی محاسبه در هر ۱۲۰ سال محل نوروز تل آغاز ماه جوزا تغییر مکان پیدا می کرد و در سال یکصد و بیست دو باره به جای خودش باز می گشت.

در صفحه ی ۱۴ کتاب آثارالباقیه چنین آمده است:

( اما ملوک پیشدادی از پارسیان، سال را سیصد و شصت روز میگرفتند و هر ماه را سی روز، بدون کم و کسر. و در سر هر شش سال یک ماه کبیسه می کردند و آن سال را سال کبیسه می نامیدند و در ۱۲۰ سال دو ماه کبیسه می کردند، یکی بسبب آن پنج روز و دوم بسبب چهار یک روزها، و چنین سال را بزرگ می داشتند و سال فرخنده می نامیدند و در این سال به عبادات و مصالح ملک می پرداختند.)

نیاکان و گذشتگان ما بر این اعتقاد بودند که در این روزها (پنجه گم شده) فروهران و ارواح مردگان و درگذشتگان بصورت دسته جمعی از جهان بالا به سطح زمین باز می گردیدند و به سراغ خانواده و کسان خود می روند. اگر زندگان، در طول سال بر ایشان خیرات و مبرات می فرستادند و دعایشان می نمودند، آنان شادمان می شدند و خویشان و اقوام بازمانده را دعای خیر می نمودند. در غیر این صورت ناراحت و اندوهگین و ناسزاگویان به جایگاه خود یعنی جهان تاریکی و دنیای مردگان باز میگشتند.

از آنجا که نیاکان خرد گرای ما، این ارواح را (فروشی، فروهر یا نیروی پیشرفت) می نامیدند، نخستین ماه سال را فروردین، یعنی ماه ارواح می نامیدند.

جشن آغاز سال نو یا نوروز در دوران فرمانروائی پادشاهان هخامنشی شکوه و جلال خیره کننده ای داشت. پادشاهان در این روز فرخنده بر تخت می نشستند و بار عام می دادند. پادشاه در تالار می نشست و نگهبانان و پاسداران در اطرافش به ردیف می ایستادند. در این روز از سوی و الیان و حکمرانان ایالات متعدد امپراطوری بزرگ پارس هدایایی به دربار فرستاده می شد که توسط نمایندگان آنان به شاه داده می شد. چگونگی این مراسم و شرفیابی نمایندگان به حضور پادشاه و تقدیم هدایا در روز بار عام را می توان در نقش های حجاری شده ی دو طرف پله های منتهی به کاخ آپادانا در تخت جمشید (پرسپولیس) واقع در استخر فارس مشاهده نمود!

نوروز در دوران اشکانیان نیز دارای عزت و احترام ویژه ای بود. اما در زمان ساسانیان بر فر و شکوه و جلال آن افزوده شد.

یکی از ویژگی های دوران ساسانیان (بویژه از زمان بهرام گور به بعد) این است که در هر یک از روزهای مختلف جشن، آوازاها و آهنگهای مخصوص و ویژه ای نواخته می شد که به همان روز اختصاص داده شده بود. چنانکه در روز نوروز آهنگهایی با نامهای نوروز بزرگ، نوروز کیقباد، نوروز خردک، ساز نوروز و باد نوروز در حضور پادشاه نواخته می شد.

حکیم ابوالقاسم فردوسی، اندیشمند و سخن سرای بزرگی که داد را می ستود و بیداد را مایه تباهی و نابودی جهان می دانست، در اثر گر انقدر و پر بهای خود شاهنامه که آنرا بدرستی و بحق قرآن عجم نامیده اند، جشن نوروز را منتسب به جمشید جم می داند و همانطور که در آغاز با اشعاری از اثر حماسی وی یادآوری نمودیم، بر این باور است که این جشن را برای اولین بار او نهاد.

گر چه بیشتر وقایع و رخدادهای مندرج در شاهنامه ی فردوسی، بویژه داستان جمشید جم، با اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان مطابقت دارد، در باره ی جشن نوروز و انتساب آن به جمشید، متأسفانه نه در اوستا و نه در منابع (ودائی)، نشانه ای نمی یابیم. در حالیکه در مقایسه ی داستان جمشید، در شاهنامه ی حکیم توس و اوستا هماهنگی دقیقی وجود دارد.

این سؤال مطرح می شود. آیا این امکان وجود دارد که برگزاری مراسم نوروز ریشه ی هند و ایرانی نداشته و قدمت آن ریشه در آداب و سنن اقوام و مللی مانند ایلامیان، سومریان، آشوریان و بابلیان داشته باشد که قرنهای پیش از عبور آریاییان از کوههای آرات و مهاجرتشان به فلات ایران، در این سرزمین پهناور و یا در مناطق همجوار آن میزیسته اند و از طریق آنان وارد فرهنگ ایرانیان و بویژه اقوام آریایی شده باشد؟

آثار به جا مانده از تمدن های بسی کهن تر و باستانی تر از اقوام آریائی ( سومریان، بابلیان، فینیقی ها، اکدی ها، آشوریان) در این زمینه به حدی است که ما را مطمئن می سازد که این جشن ریشه در جاهای دیگری داشته و بعدها جذب فرهنگ و سنن آریائیان مهاجر گردیده و با فرهنگ و سنن آنان در آمیخته و بصورت کنونی در آمده است! این تاثیر پذیری فرهنگی دور از انتظار نبوده و در آینده نیز نخواهد بود. زیرا دستاوردهای فلسفی، علمی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، در هر گوشه ی جهان که تولید و به نتیجه رسیده باشد، متعلق به همه ی بشریت ساکن بر روی زمین است. و بدلیل آنکه يك محصول اجتماعیت و در يك چهارچوب و مرز بندی مشخص جغرافیایی به بند کشیده نمی شود، به همه ی مردمانی تعلق دارد که زیر گنبد آبی رنگ آسمان و بر روی کره ی خاکی زمین زندگی می کنند و با هم رابطه دارند.

تاریخ منطقه را ورق می زنی و با ادای احترام به فرهنگسازانش، آنرا مورد غور و بررسی قرار می دهیم. سومریان (Sumer) یکی از اقوام و ملل بسیار کهنی بودند که پیش از مهاجرت اقوام آریایی به فلات ایران در منطقه ی پایینی میان رودان ( بین النهرین )، در مجاورت خلیج فارس و در جنوب کشور اید میزیستند. این قوم سخت کوش و تاریخ ساز که به کشاورزی و دامپروری اشتغال داشتند، با تاسیس کانالهای بزرگ و گسترش شبکه های مناسب آبیاری توانسته بودند مناطق خشک و سوزان میان رودان ( زمینهای واقع شده در میان دو رودخانه ی دجله و فرات ) را به منطقه ای سرسبز، خرم و آباد تبدیل نمایند و تمدنی را در جهان باستان پایه گذاری نمایند که امروزه از سوی محققین، پژوهشگران و صاحب نظران ( مادر تمدن ها ) نامیده می شود.

شهرهای آباد و پر رونق سومر، عبارت بودند از: لاسار، اور، ارخ، نیپ پور و اوروک. از این ناحیه در سفر پیدایش تورات، کتاب مقدس یهودیان با نام ( شنعار ) یاد شده است.

سومریان از پنج هزار سال قبل از میلاد مسیح در این منطقه تشکیل حکومت دادند. در هزاره ی دوم، یعنی در سال دو هزار و صد و پانزده قبل از میلاد مسیح، دولتشان منقرض شد و سرزمینشان به تصرف پادشاهان بابل و آشور دو کشور قدرتمند و نو پای منطقه ی میانرودان در آمد.

سومریان نیز مانند بیشتر اقوام و ملل جهان باستان خدایان و ایزدان بیشماری را می پرستیدند. آنان رئیس دولت شهر خود که همه ی امور کشوری، لشکری، فرهنگی، سیاسی و دینی را عهده دار بود، پاتسی ( Patsi ) می نامیدند. پادشاهان سومر نیز چون همه ی پادشاهان و فرمانروایان جهان باستان و خودکامگان عصر حاضر که خود را سایه و نماینده و خلیفه الله بر روی زمین می دانند، ضمن فرمانروائی بر کشور، وظیفه ی پیشوایی مذهب و آیین مردمان را نیز بر عهده داشتند و خود را نماینده و کاهن بزرگ خداوند شهر خود می دانستند. آنان قسمت عمده ی دارایی و در آمد سرزمین خود را صرف ساختن معابد و عبادتگاههای با شکوه و خیره کننده ای می نمودند. عبادتگاه و معابدی که با هدف خشنودی و رضایت پروردگار بر پا می شد.

باستان شناسانی که در منطقه ی میان رودان به کاوش پرداخته اند، در ناحیه ای بنام تلو ( Tello ) به تندیس هایی از گود آ ( Goudea ) یکی از پادشاهان سومر دست یافته اند. یکی از این تندیس ها، پادشاه را در حالت نشسته نشان می دهد. او نقشه ی معبدی را روی زانوی خود گذاشته است. این معبد برای خداوندی با نام نین گیرسو ( Nin Girsou ) فرزند انلیل ( Enlil ) که ایزد جنگ و زور آزمایی سومریان بوده ساخته شده است. در باره ی این معبد، از قول گود آ، بر روی کتیبه ای که در همان ناحیه بدست آمده، چنین نوشته شده است:

( چون معبد را افتتاح نمودند، هفت روز و هفت شب جشن گرفتند. در این مدت تساوی کامل در شهر بر قرار بود. چنانکه خدمتکار با بانوی خود برابری می کرد و نوکر با خداوندگار خود هم عنان می رفت. در شهر من ضعیف با قوی پهلو به پهلو می زد و مردم بد زبان جز به کلام خوش دهان باز نکردند.)

همانطور که گفتیم، سومریان با همه ی خردمندی و پیشرفتهایی که در زمینه های علمی و فنی بدست آورده بودند، از نظر ایدئولوژی و مذهب، در مراحل ابتدایی بسر می بردند و چون دیگر اقوام دنیای کهن، به خدایان و ایزدان متعددی اعتقاد داشتند و چنین می انگاشتند که اداره و کنترل هر بخشی از این جهان در اختیار یکی از این ایزدان است که بر آن فرمانروایی و نظارت می کنند.

خدای گیاهان، خدای آب، خدای هوا، خدای زمین، خدای زیر زمین، خدای جنگ، خدای صلح و غیره از جمله خدایانی بودند که مورد پرستش و احترام سومریان قرار می گرفتند.

بباور مردمان، همه ی این خدایان و ایزدان قدرتمند و توانگر، شکل و شمابلی انسانی داشتند. یعنی مردان و زنانی بودند با ویژگی های یک انسان معمولی. انسانهایی که با يك دیگر ازدواج می کردند. تولید مثل می نمودند. حسد می ورزیدند. همدیگر را ببند میکشیدند. توطئه می کردند و دسیسه بکار می بردند. در صدد انتقام جویی بر می آمدند و... در يك کلام موجوداتی بودند با همه ی خصوصیات انسانی. تنها وجه تمایزشان با انسانهای روی زمین در این بود که برخلاف آنان از قدرت بیشتر و عمرهای طولانی و دراز مدتی برخوردار بودند.

در میان خیل خدایان و ایزدان گوناگون و رنگارنگ سومری، دو ایزد را بر می گزینیم، ایزدانی که به بحث ما ارتباط دارند و امید می رود که ما را در راه رسیدن به مقصدمان یاری رسانند! این دو ایزد برگزیده، دموزی ( ایزد گیاهان و نبات ها ) و اینین ( الهه ی مادری، عشق، ازدواج و باروری ) هستند.

به باور سومریان و بر اساس اسناد و شواهد بر جای مانده در حافظه‌ی تاریخ، اینین در عنفوان جوانی دل در گرو عشق دموزی می‌بندد و با وی ازدواج می‌کند. این الهه جوان و قدرت طلب، که عهده دار مادری و باروری گیاهان و جانوران روی زمین است، به ناگهان به قلمرو خواهرش که الهه‌ی جهان زیرین و دنیای مردگان است، طمع می‌ورزد. اینین با این اندیشه و به قصد تصاحب قلمرو خواهر بصورت ناشناس روانه‌ی جهان زیرین می‌شود. اما از بد روزگار، در آن جهان توسط پاسداران و نگهبانان جهان تاریکی که گوش بفرمان خواهرش دارند، شناسایی، دستگیر و زندانی می‌شود. با زندانی شدن اینین، جهان زندگان با مشکل و گرفتاری بزرگی مواجه می‌شود. کسی به کسی دل نمی‌بندد و ازدواجی صورت نمی‌گیرد (اینین ایزد بانوی ازدواج و عشق ورزی است.)، زنی نمی‌زاید (چون او ایزد بانوی باروری نیز است).

از آنجا که اینین ایزد جانوران و گیاهان نیز می‌باشد، در میان آنان نیز چنین مشکلی بروز می‌کند. در نتیجه جهان زنده و پر تکاپوی زیرین یعنی دنیای انسانها، جانوران و گیاهان غرق در سکوت و خاموشی می‌شود. وضعیت نابسامان و بی رونق جهان زنده، خدایان و ایزدان را نیز بی‌نصیب نمی‌گذارد. معده‌هایشان از رونق پیشین می‌افتد و موقعیشان دچار تزلزل و نابسامانی می‌شود. زیرا مردمانی که از راه کشاورزی و دامپروری امرار معاش می‌کنند و روزگار می‌گذرانند، بدلیل عدم باروری گیاهان و جانوران قادر نیستند تا همچون گذشته‌ها هدایا و قربانی‌های بی‌شمار خود را تقدیم خدایان و ایزدان کنند! برای خدایان و ایزدانی که از طریق دریافت هدایا و نذورات آفریده‌های خود روزگار می‌گذرانند و نظم جهان هستی را سامان می‌بخشند بلانی از این بالاتر قابل تصور و پیش بینی نیست! در نتیجه، نظم جهان نیز از کنترل خدایان و ایزدان خارج شده و دچار مشکل و نابسامانی غیر قابل تصویری می‌شود. موقعیت جدیدی که تا کنون سابقه نداشته و کاملاً غیر مترقبه و ناگهانی است همگان را سر در گم و حیران می‌کند. این امر باعث می‌شود تا ایزدان و خدایان سرزمین سومر، در نهایت وخامت اوضاع را در یابند و در مقام چاره جوئی برآیند. بنا بر این مصمم می‌شوند تا به هر ترتیب و با توسل به هر بهانه و ترفندی اینین را از اسارت خواهر نجات داده و به جهان زیرین یا جهان زندگان برگردانند.

اما جهان زیرین یا جهان مردگان نیز دارای قوانین و مقررات خاص خود است. بر اساس قوانین و مقررات جاری در دنیای تاریک و خاموش مردگان، کسی که خواسته یا ناخواسته به آن سرزمین سفر نموده از آنجا آزاد نمی‌شود و به جهان زندگان برنمی‌گردد! مگر اینکه فرد دیگری را بجای خود معرفی نماید و بعنوان گروگان به جهان تاریکی بفرستد! اینین، که بنا به دلایلی نا معلوم و نا مشخص از شوهر خود دموزی خشمگین و ناراحت است، او را به جای خود به عنوان گروگان معرفی می‌کند! با رفتن دموزی به جهان مردگان، اینین از اسارت خواهر خلاص می‌شود و به دنیای زندگان که حوزه‌ی فرمانروائی خود و دیگر ایزدان دنیای زندگان است بر می‌گردد!

دموزی که بخاطر نجات همسرش سختی و عذاب زندگی در جهان تاریکی‌ها را بجان خریده و به جهان مردگان سفر نموده، به مجرد ورود به آن دنیای ساکت و خاموش، توسط خواهر زن خود گرفتار و به بند کشیده می‌شود. اینین عاشق و دل‌باخته‌ی دموزی است. از روی عشق و علاقه‌ی وافر و فراوانی که نسبت به وی داشته با وی ازدواج نموده است. از این روی پس از مدتی خشمش فروکش می‌کند و از کرده‌ی خود به شدت نادم و پشیمان می‌شود. هجران معشوق و غم تنهائی این ایزد بانوی جوان و زیبا را از پای در می‌آورد. در آتش هجران می‌سوزد و روح لطیف حساسش چون شمع ذره ذره می‌گدازد. خود کرده را چاره‌ای نیست!

اینین، در سوگ و عزای شوهر محبوبش که بخاطر وی حاضر به ایثار و فداکاری شده و داوطلبانه به جهان تاریکی و دنیای سرد مردگان رفته است، نالان و گریان می‌شود! بسوگ می‌نشیند و شیون و زاری را از سر می‌گیرد. سوگ و نوحه‌گری اینین از حد معمول در می‌گذرد. چنان در غم هجران دموزی اشک می‌ریزد و نوحه‌گری می‌نماید تا سرانجام خواهر دل بر او می‌سوزاند و بر خلاف خواست و میل باطنی خود، قوانین و مقررات دنیای مردگان را نادیده می‌گیرد و دموزی را آزاد می‌کند!

دموزی آزاد و به دنیای زندگان باز می‌گردد. با بازگشت مجدد وی به دنیای زندگان، شادمانی و نشاط و سرور به جهان زندگان باز می‌گردد. جهان زندگان نظم خود را باز می‌یابد و زندگی رونق می‌گیرد. انسانها از خمودی و سردرگمی بیرون می‌آیند. تلاش و سازندگی را از سر می‌گیرند. به همدیگر عشق می‌ورزند. ازدواج می‌کنند و بچه دار میشوند. حیوانات زاد و ولد می‌نمایند و زیاد می‌شوند. گیاهان بر بستر خاک رشد می‌کنند و شکوفا می‌شوند و بار می‌دهند. معابد خدایان و ایزدان رونق دیرین خود را باز می‌یابند و در نهایت آرامش و آسایش بر همه جای زمین که دنیای زندگان است حکمفرما می‌شود.

می‌بینیم که مراسم مربوط به اسطوره‌ی این دو ایزد سومری یعنی دموزی و اینین در برگیرنده‌ی دو بخش جداگانه است.

۱- عزاداری و ماتم اینین بر مرگ دموزی، در پی رفتنش به جهان زیرین و دنیای مردگان.

۲- شادمانی از بازگشت دموزی به دنیای زندگان و سر آغاز زندگی زناشویی مجددش با اینین.

در بخش آغازین که معمولاً ده روز پیش از پایان سال کهنه و آغاز سال جدید بر پا می‌شد، سومریان در دسته‌های بزرگ سوگواری، گریان و بر سر و سینه زنان به سوی بیابانها و کشتزارهای اطراف شهرها و روستاها به راه می‌افتادند و بر سرنوشت تلخ دموزی جوان و زیبا می‌گریستند و عزاداری می‌کردند.

چند روز بعد که دموزی از جهان زیرین و دنیای تاریک مردگان خلاص می شد و زندگانی مجدد می یافت، آنان نیز شادمان و پایکوبان و دست افشان به شادی و سرور می پرداختند و پایبای این دو ایزد جوان به ازدواجهای دسته جمعی که (ارجی) نامیده می شد دست می زدند و در سرور و شادی ایزدان خود که با بازگشت دموزی معبدشان پر رونق و بازار بی رونقشان جنب و جوش سابق را بدست آورده بود، شرکت می جستند.

این مراسم و سنت سومریان به همراه داستان اینین و دموزی، با تفاوتهایی نه چندان فاحش، به مناطق مختلفی که با میان رودان همجوار بودند نفوذ نمود. با گذشت زمان و در نتیجه مبادلات فرهنگی ای که از راه های مختلف بین ملل گوناگون جریان دارد، به مناطق دیگری راه یافت و جذب فرهنگ و سنن مردمان آن سرزمین ها گردید.

داستان اینین و دموزی، پس از در نوردیدن مرزهای سومر، در مصر با نام (Osiris و ازیرس Osiris)، در لبنان با نام (آدونیس Adonis و عشروت Ashtarot)، در هندوستان با نام (رامایانا Ramayana و سیتا Sita) و در ایران با نام (سیاوش یا سیاوخش Siyavash و سودابه یا سودابه Sudabe)، جا پای گشود و مهر و نشان خود را بر فرهنگ و سنن این اقوام کوبید.

با گذشت زمان بیشتر و در تبادل فرهنگی ملل مختلفی که بر روی زمین می زیستند، این مراسم که در میان اقوام سومری متولد شده بود، تحت عناوین (آدونیس و آفرودیت Aphrodite) وارد فرهنگ یونانیان شد و این دو ایزد نیز در کنار سایر خدایان آن سرزمین که بر قله ی کوههای المپ جای داشتند، منزلتی یافتند. با سقوط یونان و به قدرت رسیدن روم که وارث بلا واسطه ی فرهنگ و تمدن یونانیان بود، این دو ایزد اسطوره ای سومریان، با نامهای (آدونیس و ونوس Venus) وارد فرهنگ رومیان گردیدند و در شمار ایزدان رومی قرار گرفتند.

در منطقه ی میان رودان، پس از سقوط دولت شهر های سومری و به قدرت رسیدن حکومت بابل، این دو ایزد جوان با نامهای (تموز Tammuz) و (ایشتر Ishtar) وارد فرهنگ بابلی شدند و مورد پرستش بابلیان قرار گرفتند. تا آنجا که به ما، یعنی ایرانیان مربوط می شود، اقوام آریایی پس از گذشتن از سلسله کوههای آرات و گام گذاشتن بر روی خاک فلات پهناوری که بعدها به نام آنان (ایران) یعنی سرزمین (ایرها) نامیده شد، با این آیین باشکوه سومری آشنا شدند و بدان دل بستند. با گذشت زمان، اسطوره ی سیاوش و سودابه توسط ایرانیان آفریده شد. بر اساس اسطوره سیاوش و سودابه، به داستانی که از سومر سرچشمه گرفته و وارد فرهنگ ما شده بود رنگ و جلای ایرانی داده و در راه اشاعه و زنده نگاه داشتش کوشیدند.

همانطور که گفتیم آیین های بومی مردم منطقه، اعم از ایلامیان، سومریان، فینیقی ها، اکدیان، آشوریان و بابلیان به مرور زمان، با آیین ها و اعتقادات اقوام مهاجری که در روزگاران کهن، بدنیاال پیشرویهای یخهای قطب شمال، راه اروپا و هند را در پیش گرفته و عده ای از آنان که خود را آریایی یا ایرها می نامیدند و در سرزمینی که بعدها ایران نامیده شد اسکان یافتند، در هم آمیخت و پس از گذشتن از صافی زمان و رویدادهای بنیان کنی که بر آن گذشت، به شکل مراسم و اعتقادات کنونی درآمد. مراسم و اعتقاداتی که نسل به نسل و سینه به سینه انتقال یافته و در نهایت با تغییراتی کلی و جزئی به ما رسیده است.

گفتیم که آریاییها بر این باور بودند که در روزهای پایانی سال، ارواح مردگان به جهان مادی برمی گردند. به سراغ خانه و کاشانه ی قبلیشان می روند. و برای کسانی که در راه آنان خیرات و میرات کرده اند، دعای خیر می نمایند. هزار و چهارصد سال پیش، سرزمین ما در برابر تازیان شبه جزیره ی عربستان به زانو در آمد. سرزمین آباد و پر رونق ما به ویرانه ای مبدل شد. ساکنینش در زیر فشار، خفقان و بیرحمی شمشیرهای آخته و خون فشان اعراب به آئین آنان گردن نهادند!

قرنها گذشت، جهانگشایان عرب و حاکمان دست نشانده ی آنان انواع و اقسام فشارها و تضیقات فرهنگی را بر ایرانیان وارد آوردند. با ترفندهای گوناگون با فرهنگ و سنن باستانی این سرزمین به ستیز برخاستند! اما طرفی نیستند. بطوریکه امروزه نیز شاهد هستیم که ایرانیان در آخرین پنجاه سال به گورستانها می روند و به در گذشتگان خود سر می زنند و برایشان دعا می خوانند و با دادن خیرات برایشان طلب آمرزش می نمایند!

گفتیم که داستان دموزی و اینین، توسط آریاییان به سنت و آدابی کاملاً ایرانی مبدل گردید و خود را در پوشش سیاوش و سودابه جلوه گر ساخت! ایرانیان باستان، بر این باور و اعتقاد بودند که روزی از روزها، سیاوش که قربانی خشم و غضب سودابه شده و به جهان تاریکی یا دنیای مردگان رفته است، به دنیای زندگان باز می گردد. در آن روز ایزد شهید شونده که همان سیاوش باشد با بر پا داشتن حکومت داد، جهانی بی درد و رنج بنیان می نهد. دنیایی که در آن برابری کامل برقرار بوده و از هیچگونه بی عدالتی و ستم و بیدادی نشانه ای نخواهد بود!

به همین مناسبت، آنان در روزهای پایانی سال کهنه و در آستانه ی سال جدید، مراسمی ویژه ای (سوشون) بر پای می داشتند. در این مراسم ویژه که با شرکت گسترده ی زنان و مردان و پیران و جوانان برگزار می شد، اسبی سیاه را با زین و یراق کامل به بیرون شهر می بردند و بر در دروازه های شهر به انتظار می نشستند. این انتظار بخاطر بازگشت مجدد سیاوش (ایزد شهید شونده)، پاسدار و پیامبر صلح و دوستی بین ملل جهان و بر پا دارنده ی حکومت داد بود. ایزدی که روزی از گرد راه می رسد و حکومت داد را بر پای می دارد. پس از اجرای مراسم سوشون که معمولاً تا غروب آفتاب طول می کشید، به پیشواز سال نو و جشن های نوروزی می رفتند.

پس از تسلط اعراب بادیه نشین بدنبال شکست سپاهیان ایران در قادسیه و نهاوند و پذیرش اسلام از سوی ایرانیان، جو فشار و سرکوب و خفقان حاکمان بی فرهنگ و پیروی از سیاست های رقابتی و غیره باعث گردید تا بعضی از این مراسم و مراسم مشابه، جایشان را با مراسم مذهبی و دینی عوض نمایند و برای ادامه ی حیات خود، هویتی اسلامی دست و پا نمایند.

مراسم تاسوعا و عاشورای حسینی، همان مراسم سووشونی است که در لفافه و ردای مذهب ظاهر گردیده است. چند قرن پس از واقعه ی کربلا و کشته شدن امام سوم شیعیان، سیاست ها و فعالیت های ضد عربی پادشاهان آل بویه، که در ضدیت و دشمنی با خلفای عباسی قرار داشتند، این داستان را وارد فرهنگ ایران نمودند. مراسمی که با اعلام شیعه گری بعنوان مذهب رسمی ایرانیان توسط شاه اسماعیل صفوی آنها در دشمنی و عناد با ترکیه ی عثمانی سنی مذهب، بر رونق آن افزوده و به مراسمی کاملاً ملی - مذهبی مبدل گردید.

در این مراسم، سیاوش ( ایزد شهید شونده ) جایش را به امام حسین داد. ذوالجناح ی سفید رنگ نیز جای اسب سیاه و شبرنگ آن ایزد شهید را گرفت. چون نیک بنگری! پیام عاشورا نیز، که به روایت شیعیان و ایرانیان ( پیروزی خون بر شمشیر ) است، چیزی جز همان داستان جوشش خون سیاوش از چاه نیست! با این تفاوت که جوشش خون سیاوش و بیرون زدن آن از چاه، در نهایت حکومت داد را برای همه ی جهانیان به ارمغان خواهد آورد!

با همه ی تلاشهای مذبحخانه ی دشمنان و نیرنگ حکومت مداران و فرمانروایانی که دین و قدرت را وسیله ی سرکوب و غارتگری خود و اعمال ستم بر ایرانیان پاک نهاد و مردم منطقه قرار داده، و ادامه ی غارتگری و چپاول خود را در محو فرهنگ توده ها و بی هویت نمودن آنان جستجو می نمایند، ایرانیان در پاره ای مناطق سرزمین خود توانسته اند با فداکاری و مجاهدتی بی نظیر، پاره ای از مراسم باستانی خود از جمله مراسم سووشون را بصورت حقیقی و شکل کاملاً ایرانی آن حفظ و از گزند حوادث مصون نگهدارند! بطوریکه هنوز هم در پاره ای از مناطق ایران زمین، بویژه در مناطق باختری کشور این مراسم تحت عنوان همان سووشون اجرا می شود. بدین معنی که در روزهای پایانی سال کهنه، مردم بر دروازه های شهرها گرد می آیند و بازگشت آن عزیزی را انتظار میکشند که با اینار و از جان گذشتگی بی نظیری به جهان زیرین رفته است.

در داستان دموزی یاد آوری نمودیم که این ایزد جوان و زیبا، ایزد گیاهان و رستنی هاست. به همین مناسبت در میان اقوام و ملل گوناگون، به تناسب شرایط اقلیمی و نوع گیاهانی که در آن مناطق میروید، گیاه و گلی را نماد این ایزد یا ایزدی که در فرهنگ و سنن آنان جای وی را گرفته بود، می دانستند. مثلاً در سرزمین میان رودان، انگور یا ذرت سبز را نماد دموزی می نامیدند. در یونان گل سرخ را روئیده از خون آدونیس می دانستند و در هند بر این اعتقاد بوده و هستند که سیتا به صورت سبزه و پس از شخم زدن زمین می روید.

اما در ایران! می دانیم که سیاوش در پی خشم و دسیسه ی سودابه، یعنی نا مادریش که او را به تجاوز به حریم خود متهم نمود، پس از عبور از خرمن آتش بعنوان سوگند، به سرزمین توران رفت. او در آنجا با فرنگیس دختر افراسیاب ازدواج نمود. پس از مدتی افراسیاب به تحریک برادر خود گرسیوز بر آن شد که شاهزاده ی ایرانی را به قتل برساند. افراسیاب بر اساس توصیه و رهنمودهای اطرافیان و منجمان که او را از ریختن خون سیاوش بر روی زمین بر حذر داشتند و به وی گوشزد نمودند که این خون باعث انقلاب و دگرگونی عمیقی بر روی زمین خواهد شد، دستور داد تا سر شاهزاده ی جوان را در تشتی از طلا بپزند. پس از کشتن افراسیاب دستور داد تا خون سیاوش را در چاهی عمیق بریزند و درب آنرا با خاک و سنگ و ساروج پر نمایند. با این هدف که از جوشش خونی که بگفته ی منجمان و طالع بینان در جوشش مداوم خواهد ماند و سر ازیر شدنش به بیرون جلوگیری نماید.

بباید که خون سیاوش زمین

نبوید نروید گیاه روز کین

....

یکی تشت بنهاد زرین برش

جدا کرد زان سرو سیمین سرش

روایان سخن و پاسداران فرهنگ جامعه بر این باورند که با تمام توصیه های افراسیاب و دقت و وسواسی که جلا در موقع بریدن سر آن عزیز بکار برد، قطره ای از خون وی بر زمین ریخت. از این قطره ی خون گیاهی حساس با عمری نه چندان طولانی روئید که به پر سیاوشان معروف است. این گیاه که در نقاط مرطوب و دیواره ی غارها و چاهها و دیگر اماکن سایه دار می روید، مصرف دارویی دارد و در پزشکی بعنوان دارویی خلط آور، ضد تب و ضد گریپ مصرف می شود.

به باور ایرانیان، خون سیاوش ( ایزد شهید شونده )، از همان لحظه ای که بفرمان افراسیاب در چاه ریخته شد، شروع به غلیان و جوشش نمود و تا روز رهایی از چاه و جاری شدن بر روی زمین آرام نخواهد گرفت! این خون بناحق ریخته شده که در راه صلح، دوستی و رستگاری ایرانیان و دیگر ملل جهان ریخته شده، روزی از لبه ی چاه فوران خواهد کرد و بر روی زمین جاری می گردد تا اشاعه دهنده دوستی و برابری و برابری باشد. رهایی خون از چاه ستم ( دنیای تاریک مردگان ) و جریان یافتنش بر سطح زمین، رستاخیز بزرگی را در پی خواهد داشت! رستاخیزی که بساط



جور و ستم زور مداران و غارتگران زالو صفت و چپاولگران ضد بشری را بر می چیند و نظم نوینی را پی می افکند که در فرهنگ پر بار و انسان ساز ایران زمین، حکومت ( داد ) ش می خوانند!

بر همگان روشن است که همه ی اقوام و ملل جهان، بر اساس باورهای مذهبی و ملی خود، در انتظار ظهور و باز گشت مسیح و نجات دهنده ای بسر می برند. نجات دهنده و مسیحی که بازگشت یا ظهورش از بلندای آسمان، ژرفای چاه و جهان زیرین و دنیای مردگان خواهد بود. همگان منتظرند تا ناجی و رها کننده شان با باز گشت خود آنان را از مفاسد و مظالم زندگی و ستم ستمگران و استبداد و دیکتاتوری فرمانروایان تاراج گر و جنایتکار نجات بخشد و دروازه های سعادت و خوشبختی را برویشان بگشاید. در فرهنگهای گوناگون و در میان اقوام و ملل جهان این ایزد نجات دهنده نامهای مختلفی دارد. نامهایی چون دموزی، عیسی مسیح، امام زمان، سیاوش و غیره.

در فرهنگ و باور ایرانیان، نجات دهنده و بر پا دارنده ی حکومت داد، سیاوش است. ایزد شهید شونده ای که همانند دموزی، بدنبال یگ ماجرای عشقی و خشم نا بهنگام معشوق به دنیای مردگان رفته است. بر اساس و پایه ی این باور به همان سان که دموزی رهایی خود را باز یافت و با بازگشت مجددش بر روی زمین، زندگی دوباره و شادمانی و سرور همگانی را به ارمغان آورد، ایزد شهید شونده ی ما نیز با باز گشت به جهان زندگان و بر پائی حکومت داد جهانی نو را پی خواهد افکند!

هر ساله، در مراسم نوروزی که از آخرین چهارشنبه ی سال ( چهارشنبه سوری ) آغاز و تا سیزدهم فروردین ماه ادامه پیدا می کند، ما شاهد اجرای آداب و مراسم ویژه ای هستیم. آداب و رسومی که خواه ناخواه نشانی از سیاوش دارد و بزرگداشت آن ما را در راه رسیدن به رستاخیز بزرگ اجتماعی و بر پا داشتن حکومت داد یاری می رساند.

#### ۱- خانه تکانی

ایرانیان باستان بنا به سنن گذشته و باستانی خود چند روز به نوروز مانده را خانه تکانی می کردند. سببش هم این بود که بر این باور بودند که ارواح ( فرور های ) مردگان و در گذشتگان در روزهای پایانی سال کهنه و در آستانه ی سال نو به خانه و کاشانه آنها وارد می شوند و از خانه و کاشانه و وضعیت معیشتی باز ماندگان باز دید می کنند.

از این روی زندگان با خانه تکانی و گردگیری، خانه را برای بازدید نیاکان و رفتگان آماده و مهیا می کردند. فرور های پس از فرود آمدن، به همه جا سر می کشیدند، از خوردنیها می خوردند و در صورت نظافت خانه برای بازماندگان دعای خیر می کردند و آرزو می کردند که اجاقشان که جایگاه مقدسی در بین ایرانیان دارد، همیشه روشن و پر رونق باشد. در غیر آنصورت صاحب خانه را نفرین می کردند و ناراحت و خشمگین به جایگاه خود باز می گشتند و تا سال بعد را در ناراحتی و عذاب بسر می بردند.

#### ۲- چهارشنبه سوری

چهارشنبه ی آخر سال را در فرهنگ و سنن ایرانیان ( چهارشنبه سوری ) یا چهارشنبه آتش نام گذاری کرده اند. با غروب آفتاب سه شنبه و تاریک شدن هوا، ایرانیان در کوی و برزن آتش بر می افروزند و از روی شعله های سرکش آن می پرند. پریدن از روی آتش و گذشتن از میان آن تنها در این روز شور و هیجانی ویژه دارد و چون مراسمی عبادی بدان توجه می شود!

در دوران فرمانروائی هخامنشیان، خرمن بزرگی از آتش برمی افروختند و سپس آنرا به سه کوی به نشانه ی آسمان، آذر و امشاسپند ( فرشته مقرب ) تقسیم می کردند و از روی آن می پریدند. پس از آن کوی به هفت تقسیم شد. هم اکنون نیز در میان مردمان قفقاز چنین مرسوم است که هفت کوی آتش می افروزند و از رویش می پرند. پس از خاموش شدن آتش و سوختن بنه ها، خاکستر آنرا جمع می کنند و به بیرون می برند و در کنار دیوار می ریزند.

آجیل مشکل گشا که از هفت نوع میوه ی خشک به نشانه ی هفت امشاسپند برگزیده، توسط بزرگان خانواده تهیه شده است، می بایست بر روی سفره ی چهارشنبه سوری قرار گیرد.

همه ی اعضا خانواده برای شگون و تندرستی مقداری از این آجیل را می خورند و برای همگان آرزوی سلامت و تندرستی می نمایند.

مقداری آب در کوزه ی کهنه ای می ریزند و آنرا از پشت بام به زمین می اندازند. زیرا فرور ها از کوزه ی نو دیدن می کنند و علاوه بر آن آب کوزه ی کهنه به منزله ی روشنایی و نوری است که بر خانه پاشیده می شود.

در دوران ساسانیان، به جای آب، سکه های زر و سیم در درون کوزه ی کهنه می ریختند و آنرا می شکستند! با این امید که در سال جدید روزی و پول و فراوانی بر آنان نازل شود.

ایرانیان، در این روز با پریدن از روی آتش، درد و رنج و رخوت خود را به آن که علاوه بر تقدسش، پاک کننده است می سپارند و در عوض، سرخی ( سلامتی و تندرستی ) را از شعله های سرکش و سوزنده ی آتش می گیرند.

زردی من از تو سرخی تو از من

چه حکمتی در کار است؟ چرا آتش چهارشنبه سوری تندرستی بخش است و علاج کننده ی دردها؟ چرا می بایست در این روز از روی آتش پرید و از شعله های سوزنده اش مُراد طلبید؟ آتش آتش است! اگر آتش از آنچنان نیرو و اکسیری بر خوردار است که امراض ما را شفا می بخشد و سلامتی و تندرستی را برای ما به ارمغان میآورد، در هر روز و هر ساعت و هر دقیقه ای می توان چون موبدی عاشق سر بر آستانش سود و از هر اجاقی چون امام زاده ای متبرک و نظر



کرده خواست تا مرادی بدهد و آرزوی آرزومندی را برآورد. پس حقیقت چیز دیگری است! حقیقتی که هیچ گونه ارتباطی با آتش پرست بودن، گیر بودن و زرتشتی گری ایرانیان در گذشته های دوری نزدیک ندارد!

آتش چهارشنبه سوری، که بر گذرگاهها و در هر کوی و برزنی افروخته می شود و جان های مشتاق را به سوی خود می خواند، آتش مقدسی است که با یاد آن ایزد شهید شونده و با هدف زنده نگاهداشتن خاطره ی وی افروخته می شود. زیرا سیاوش ( ایزد شهید شونده )، پس از آنکه به عشق سودابه ( نا مادری خود) جواب رد می دهد، با کینه ی باور نکردنی وی روبرو می شود و بیرحمانه مورد بهتان و اتهام قرار می گیرد. سودابه که آتش عشق سیاوش چشمانش را کور و عقلش را دچار نقصان نموده است، به کیکاوس شکایت می برد و مدعی می شود که سیاوش قصد لکه دار نمودن دامان وی را داشته است. به همین خاطر با وی گلاویز شده و باعث گردیده تا فرزند بدنیا نیامده ی وی از میان برود!

بدنبال این ادعای سودابه، شاهزاده ی جوان بر آن می شود تا برای اثبات بی گناهی و دفاع از پاکدامنی و عفت خویش، برسم آن روزگاران از میان کوهی از آتش بگذرد. بنا بر این لباسی سپید می پوشد و بر اسب سیاهرنگ خود می نشیند و بی دغدغه ی خاطر به میان خرمنی از آتش شعله ور می تازد. او از میان توده ی آتش می گذرد و در میان فریاد شادی مردم از کام آتش می رهد و بر بیگناهی و پاکدامنی خود صحنه می گذارد! اما چون توطئه و دسیسه های سودابه همچنان ادامه دارد، ماندن در ایران زمین را بیش از این جایز نمی داند و ناگزیر به سر زمین توران می رود. با این امید و هدف که پیامبر صلح و دوستی میان ایرانیان و تورانیان باشد و به جنگ و دشمنی دیرینه ای که از زمان قتل ایرج بدست تور بین ایران و توران جریان داشته پایان بخشد. سیاوش در سرزمین توران، با فرنگیس دخت افراسیاب ازدواج می نماید و در شهری بنام سیاوش گرد که خود بنا نهاده است، مشغول زندگی می شود. حاصل این ازدواج کیخسرو پادشاه بزرگ سلسله ی کیانیان است که پس از رسیدن به سن قانونی، بر تخت پادشاهی ایران تکیه می زند و در نهایت با کشتن افراسیاب و گرفتن انتقام خون پدر، به جنگهای مداوم و چندین و چند ساله ی بین ایران و توران نقطه ی پایان می گذرد. کیخسرو پس انجام ماموریت خود و انتخاب جانشین، از نظرها غایب می گردد!

اما سیاوش ( ایزد شهید شونده ) در پی توطئه های رنگارنگ گرسیوز، برادر افراسیاب چنانکه گفته شد، کشته می شود. بر اساس شواهدی که در خزانه و حافظه ی تاریخ و سینه ی مردمان بر جای مانده است، سیاوش در روز چهارشنبه ی پایان سال، به قتل رسیده است. روزی که ما از آن با نام چهارشنبه سوری یاد می کنیم و هر ساله آنرا گرامی می داریم. در دورانی که آیین زرتشت، به عنوان دین قاطبه ی مردم ایران شناخته می شد، بدلیل ویژه گیهای خاص این آیین، از جمله عدم وجود سوگواری و ماتم در مرگ کسان و خویشان، ایرانیان بخاطر زنده نگاهداشتن خاطره و یاد ایزد شهید شونده ی خود، در روز چهارشنبه ی آخر سال آتش بر می افروختند و به شیوه ی سیاوش از میان شعله های سرکش آن میگذشتند. آیینی که تا امروز در فرهنگ ما بر جای مانده و توطئه های ایران ستیزان و نیروهای انیرانی در راه جلوگیری از اجرا و بزرگداشت آن به جایی نرسیده است.

در حقیقت چهارشنبه سوری و آتش افروزی ایرانیان در چهارشنبه ی آخر سال، نه تنها خاطره ی از آتش گذشتن سیاوش را زنده نگاه می دارد، بلکه بر پائی مراسمی است در بزرگداشت آن ایزد شهید شونده! ایزدی که قتل ناجوانمردانه و رذیلانه اش لکه ی ننگی است بر دامن همه ی نیروهای انیرانی و اهرمنی ای که مرگ و قتل عام مخالفین عقیدتی خود و دگر اندیشان جامعه را پیشه نموده و از آن بعنوان راه نجات و ادامه ی زندگی حیوانی و خرد ستیزانه شان بهره می جویند!

در نقاط مختلف ایران زمین، پس از پریدن بر روی آتش و تجدید عهد و پیمان با ایزد شهید شونده، مراسمی چون قاشق زنی، فالگوش ایستادن، شال انداختن و غیره اجرا می شود. همه ی این مراسم سنتی که با نیت مراد خواهی و گره گشایی از مشکلات زندگی به جا آورده می شود، به خاطر حضور روحانی ایزد شهید شونده در روز چهارشنبه سوری در میان زندگان است!

### ۳ - حاجی فیروز

حاجی فیروز، مردی با چهره ی سیاه و لباس های سرخ که در ایام نوروز و پیش از تحویل سال نو، برای یکبار در سال ظاهر میشود و با خواندن شعرهای انتقادی، حماسی و ترانه های شاد و سرگرم کننده، زمینه ی شادی و مسرت بینندگان را فراهم می کند و در دلها بذر و نهال امید می کارد، کیست و در فرهنگ ما چه جایگاهی دارد؟

پژوهشگران و محققینی که در باره ی اسطوره های نوروزی، دستی بر آتش دارند و در این زمینه زحماتی را متحمل شده اند، در این رابطه هم عقیده اند و بر این باورند که حاجی فیروز همان سیاوش یعنی ایزد شهید شونده است که پس از رفتن به جهان مردگان، نوید بازگشت مجددش را داده است. او که رسالتی بزرگ بر عهده دارد و می آید تا با برقراری و بر پایی حکومت داد، جهانی عاری از جور و ستم مستبدین و غارتگران بر پای دارد، در ایام نوروز به همراه دیگر ارواح نیاکان ما، مجدداً بر روی زمین باز می گردد تا شادمانی و سرور و نوید رستاخیز خود را به آدمیان بدهد و باروری و نشاط را به گیاهان و جانوران باز گرداند. ظهور سالی یکبار حاجی فیروز، نوید، هشدار و بیدارباشی است به همه ی ایرانیان، تا بدانند که رستاخیز نهایی در راه است و ایزد شهید شونده، رسالت تاریخی خود را از یاد نبرده و هموطنان خود را تا برپایی حکومت داد تنها نخواهد گذاشت!

حال ببینیم که چرا حاجی فیروز با چهره ی سیاه و لباس قرمز رنگ ظاهر می شود و مزده ی فرارسیدن سال نو را با نواختن دایره زنگی و خواندن شعرها و ترانه های شاد به آگاهی همگان می رساند و از آنان می خواهد تا شادمان باشند و بخندند؟

ارباب خودم سلام علیکم  
ارباب خودم سر تو بالا کن  
ارباب خودم بُزُ قندی  
ارباب خودم چرا نمی خندی؟  
ارباب خودم بخند که عیده  
در سایه ی عید جهان سعیده.

گفتیم که دموزی یا سیاوش از دنیای تاریکی و جهان مردگان باز می گردند تا باروری و زندگی مجدد را به جهانیان هدیه نمایند و پایان دوران سرد و سیاه زمستان را اعلام کنند. بنا بر این می بایست که آنان نشانه ای از دنیای زیرین که جهان تاریکی و سرزمین سرد مردگان است، با خود داشته باشند! از این روی بر خلاف تصورات کوتاه فکری و تاریکی اندیشانی که اطلاع چندانی از تاریخ، فرهنگ، آداب و رسوم سرزمین خود ندارند و جهان را از دریچه ی تنگ نظرانه ی چشمان نزدیک بین خود می نگرند. رنگ سیاه و تیره ی چهره ی حاجی فیروز که نماد سیاوش است، نشانی از جهان زیرین و دنیای تاریک مردگان است. نه مسائل تبعیض نژادی و ضد انسانی ای که در فرهنگ غنی و بشر دوستانه ی ایرانیان نه تنها جایی ندارد بلکه بنا بگواهی تاریخی و آثار بر جای مانده از نیاکان ما، بسیار مذموم و ناپسند نیز بوده و هست.

به باور ما ایرانیان، همه ی انسانهای روی زمین برابرند و از يك ریشه و يك گوهر ازلی سرچشمه گرفته اند. سیاه، سرخ، زرد و سفید! این فرهنگ غنی و پر بار به هیچ يك از رنگهای مانده بر چهره امتیازی ویژه نمی دهد. کسی را بخاطر رنگ رخساره و پوستش نمی نوازند و دیگری را و دیگری را خوار نمی دارد.  
بر خلاف تبلیغات و عوامفریبی های سراپا دروغ و توأم با رنگ و ریای روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه که ضمن تبلیغات مسموم و فریبنده ی خود مبنی بر برادری و برابری همه مسلمانان، جامعه ی هفتاد میلیونی ایران را به روز سیاه نشانده و پاپیای اشاعه ی فقر و اعتیاد و فحشای روز افزون، با ربودن و فروختن دختران و زنان جوان ایرانی بزرگترین بازار برده فروشی دوران جدید در دارالمبارکه های شیخ نشینی های خلیج فارس را پر رونق نموده اند.  
با مراجعه به شاهنامه و بررسی در لابلای سطور اثر گرانبها و ارزشمند استاد توس، حکیم ابوالقاسم فردوسی، که در قرن چهارم هجری به رشته ی تحریر در آمده است، در می یابیم که اسکندر مقدونی برادر دارای ایرانیست و افراسیاب تورانی همخون و هم خانواده ی پادشاهان کیانی. پیش از این نیز گفتیم که اولین تقسیم زمین و ایجاد مرزهای جغرافیایی در میان آدمیان را فریدون، پادشاه کیانی با تقسیم نمودن فرمانروایی خود میان سه پسرش بنیان نهاده است!  
علاوه بر آن، این گفته ی سعدی که:

بنی آدم اعضای يك پیکرند  
که در آفرینش ز يك گوهرند

میتواند کوتاهترین و دندان شکن ترین پاسخی باشد به آن دسته از مدعیانی که از فرهنگ خود بیگانه اند و تلاش می ورزند عدم آگاهی و کج فهمی خود را با زدن اتهام و برچسب های ناروا بر پیشانی ملتی کهن جبران نمایند و با مخدوش نمودن فرهنگ و سنن پر بار و انسان ساز ملتی حماقت خود را پرده پوشی نمایند. کوتاه فکری و کج اندیشانی که بجای تحقیق و تفحص در فرهنگ سرزمین خود و ارائه ی دلایل منطقی و محکمه پسند به بیگانگانی که هیچ گونه اطلاعی در مورد ایران و فرهنگ و سنن مردمانش ندارند، کودکانه و احمقانه پیشنهاد می کنند تا در سر زمین غرب، حاجی فیروز، نیمی از صورتش را سفید و نیمه ی دیگرش را سیاه نماید تا زمینه ی رنجش خاطر مدافعان دروغین نژادپرستی، راسیسم و شوونیسم را فراهم نیاورد.

علاوه بر آنچه گفته شد، سیاوش به معنی انسان سیاه چهره است. و رنگ سیاه چهره ی حاجی فیروز که نماد سیاوش ( ایزد شهید شونده ) است، می تواند از این واقعیت نیز نشأت گرفته باشد!

### اما لباس سرخ رنگ حاجی فیروز!

در همه ی فرهنگهای موجود و جوامع بشری، رنگ سرخ نشانه ی خون است. خون نیز نشانه ی زندگی و ادامه ی حیات، انقلاب، رستاخیز، دگرگونی و مبارزه است! آیا ایزد شهید شونده که از دنیای مردگان بازمی گردد، رسالتی به غیر از اعلام رستاخیز زمین، ادامه ی حیات و برقراری حکومت داد دارد؟

رژیم های ضد مردمی و انیرانی، مرتجعین و فرهنگ ستیزان از ایران بیگانه و غارتگران بیدادگر، در طول تاریخ، و دوران فرمانروایی و قدر قدرتی خود در ایران زمین، هر يك به نحوی دشمنی و عناد خود را با حاجی فیروز و برنامه هایش اعلام نموده و تا آنجا که توانسته اند، از ظهور وی در میان مردمان جلوگیری به عمل آورده اند.

و ادار نمودن حاجی فیروز، نوید دهنده رستاخیز و حکومت داد، به خواندن اشعار مبتذلی چون:

این جا تهرونه، بشکن!

قر فراوونه، بشکن!

تا اعدام و تازیانه زدن وی در ملاء عام و شکنجه وی در پشت دیوارهای نفوذ ناپذیر زندانهای قرون وسطایی، نمونه هایی از دشمنی و عناد نیروهای ضد مردمی با این نماد آزادی، رستاخیز و انقلاب مردمی است! ضدیت و دشمنی ددمنشانه ای که بسیاری از ایرانیان پاک نهاد و میهن پرست در سالهای پس از تحولات بهمن ماه ۱۳۵۷ که ناپاک ترین و عقب مانده ترین اندیشه های دوران بربریت را بر سرزمین ما چیره نمود، بیش از هر زمان دیگری شاهد و ناظرش بوده اند!

#### ۴ - سفره ی هفت شین یا هفت سین

گسترده شدن سفره هفت شین یا هفت سین به هنگام عید و فرارسیدن سال نو، از مراسم سنتی و بسیار کهن ایرانیان است. آنان قبل از ظهور اسلام و گرویدنشان به آیین تازیان، در این سفره ی گسترده، از میان خوردنی ها و نوشیدنیها و روشنی بخشهایی که در زندگی بشر نقش اساسی و عمده ای بازی می کرده اند و با حرف شین آغاز می شده اند، هفت تایشان را که نشانه ی هفت امشاسپند مینوی بودند، می گذاشتند و آرزو می کردند تا در سالی که پیش رو دارند، سفره هایشان پربرکت، جیبهایشان پر پول، خانه هایشان روشن و مملو از سرور و شادی باشد. هفت شین انتخابی میتوانست، ۱- شهد (عسل) - ۲ - شکر - ۳ - شیر - ۴ - شراب - ۵ - شب چره (آجیل) - ۶ - شایه (میوه) - ۷ - شب افروز (شمع) یا چیزهای دیگری مانند شاهدانه و غیره باشد. برای خوشبو نمودن فضا نیز از شاهیو (عود) استفاده می کردند. علاوه بر آنها سبزه، آیین، ماهی های قرمز کوچک و غیره را نیز بر سطح گسترده ی سفره می گذاشتند.

در دوران فرمانروائی ساسانیان، ۲۵ روز پیش از فرارسیدن نوروز و تحویل سال نو، در سرای پادشاه هفت ستون از خشت خام بر پای می داشتند و روی هر کدام از آنها یکی از حیوانات را می کاشتند. این ستون های هفتگانه نشانه هفت امشاسپندان برگزیده بودند و دانه هایی که کاشته می شدند، عبارت بودند از: گندم، جو، برنج، لوبیا، عدس، ارزن، کنجد، ماش، ذرت، باقلا.

در سفره ی هفت سین یا هفت شین نیز به نشانه ی سه بنیاد آئین زرتشتی (پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک) سه بشقاب بزرگ سبزه بویژه ارزن و گندم و جو می گذاشتند.

در حال حاضر بعضی از خانواده های ایرانی، بجای قرآن و غزلیات خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، کتاب حماسه ی داد حکیم و سخن سرای بزرگ توس (شاهنامه) را در میان سفره می گذارند که به حق قرآن عجم و زنده کننده و پاسدارنده ی زبان و هویت میهن پرستانه ی ما در برابر بیگانگانست!

پس از حمله ی اعراب و شکست ایرانیان در قادسیه و نهاوند که به استیلای بیابانگردان جزیره العرب انجامید، تا مدتها ایرانیان مراسم نوروزی خود را در خفا و بدور از چشم پاسداران جاهل و جنایت رژیم های اموی و عباسی برگزار می کردند. زیرا بر پایی علنی این مراسم که از آداب و رسوم دوران آتش پرستی ایرانیان بحساب می آمد، کیفری سخت را در پی داشت. با گذشت زمان، و در پناه پایداری و مقاومت در برابر متجاوزین بی فرهنگ، ایرانیان توانستند مجدداً مراسم و آداب و رسوم باستانی خود را برپای دارند. اما بدین دلیل که نوشیدن شراب در آیین جدید مجازات شلاق و حد و تعزیر اسلامی را در پی داشت، ایرانیان مجبور شدند، سرکه را جایگزین شراب نمایند و بقیه ی شین های سفره خود را نیز از میان سین ها برگزینند. سین هایی مانند سیر و سماق که حتی بر زبان آوردن نامشان همانند سرکه چین بر پیشانی و چروک بر صورت می اندازند.

در کنار سفره ی نوروزی، خواه هفت شین باشد، یا هفت سین، سبزه ای گذاشته می شود که به همین منظور رویانده شده است. این سبزه علاوه بر اینکه با هدف تحریک و تشویق طبیعت به گرم شدن و رویاندن گل و گیاه صورت می گیرد، همانطور که پیشتر در رابطه با دموزی و آونیس و نماد آنان در فرهنگ ملل دیگر یاد آوری کردیم، یادیست از آن ایزد شهید شونده! بنا بر این در این مرحله نیز سیاوش در کنار ماست و در قالب نماد خود که همانا سبزه ی نوروزیست، تا روز سیزده بدر در خانه ی ما بصورت مهمان می ماند!

#### ۵ - سیزده بدر

در سیزدهمین روز فروردین ماه، یعنی آخرین روزی که با مراسم نوروزی در پیوند است، ایرانیان از خانه و کاشانه ی خود بیرون میروند و بدامن طبیعت پناه می برند. پناه بردن به آغوش پاک و سرسبز طبیعت با دو هدف متفاوت صورت می گیرد که هر کدام یاد آور گوشه ای از تاریخ سرزمین ماست، و خاطره ای را در ما زنده نگاه میدارند. ۱- به در نمودن نحوست سیزده!

براستی چرا ایرانیان به دامن دشت و صحرا پناه می برند تا نحوست سیزده را از خود برانند و خوشبختی و سعادت را نصیب خود و خانواده هایشان نمایند. چرا نحوست سیزده؟ این نحسی از کجا آمده و از کی در فرهنگ ایرانیان جای افتاده است؟

گفتیم که ایرانیان باستان روز پنجم هر ماه را اسپندارمذ یا اسپندارمذگان می نامیدند و آن عید زنان بود. علت نامگذاری این روز را نیز گفتیم و اشاره کردیم که در این روز هدهه یا استر ملکه ی هخامنشی به انتقام کشتار هشتاد هزار نفر از ایرانیان پاک نهاد که یهودیان سالگرد آنرا هر ساله زیر نام عید پوریم جشن می گیرند و برقص و پایکوبی می پردازند، بدست پریزاد مادر اردشیر دوم مسموم و کشته شد. اما سیزده فروردین ماه و نحسی آن! نحسی این روز از آنجا سرچشمه می گیرد که اردشیر دوم هخامنشی، در این روز، یعنی سیزدهم فروردین ماه با هدهه یا استر ازدواج نمود و وی را بعنوان ملکه ی امپراطوری پارس برگزید!

علاوه بر این، سیزده بدر، بزرگداشت خاطره ی نزدیک به هشتاد هزار نفر ایرانیان بی پناهیست که در آن سه روزه ی کشتار بیرحمانه بدست یهودیان، از خانه و کاشانه ی خود می گریختند و بدامن کوه و دشت پناه میبردند! سیزده بدر و عدد سیزده از آن روی نحس است که نزدیک به هشتاد هزار نفر از هموطنان ما در این روز قتل عام شده اند. آنهم به تحریک و به دست قومی که به اعتراف خود و رهبران آنها توسط ایرانیان از اسارت هفتاد ساله بابل نجات یافته اند. سیزده نحس است و بخاطر فرار از این نحوست می بایست بدامن طبیعت و دشت و صحرا پناه برد. زیرا که در این روز هم میهنان عزیز ما از وحشت ملکه و کشتار یهودیان به بیابانها گریخته بودند.

مجموعه ی داستان، در کتاب استر از کتاب مقدس (عهد عتیق) نقل شده است. در این جا به قسمتی از داستان بنا به روایت باب نهم کتاب استر اکتفا می کنیم.

« پس یهودیان جمیع دشمنان خود را بدم شمشیر زده کشتند و هلاک کردند و با ایشان هر چه خواستند بعمل آوردند. و یهودیان در دارالسلطنه ی شوشن (شهر شوش واقع در استان خوزستان - ف) پانصد نفر را بقتل رسانیده هلاک کردند.» (آیه های ۵ و ۶ باب نهم)

و در دنباله می خوانیم:

« و پادشاه به استر ملکه گفت که یهودیان در دارالسلطنه ی شوشن پانصد نفر و ده پسر هامانرا (هامان، وزیر کشور پارس - ف) کشته و هلاک کرده اند پس در سایر ولایتهای پادشاه چه کرده اند. حال مسئول تو چیست که بتو داده خواهد شد و دیگر چه درخواست داری که برآورده خواهد گردید. استر گفت اگر پادشاه را پسند آید بیهودیانی که در شوشن می باشند اجازت داده شود که فردا نیز مثل فرمان امروز عمل نمایند و ده پسر هامان (اجساد مردگان - ف) را بر دار بیاویزند. و پادشاه فرمود که چنین بشود و حکم در شوشن نافذ گردید و ده پسر هامانرا بدار آویختند. و یهودیانی که در شوشن بودند در روز چهاردهم ماه آذار نیز جمعشده سیصد نفر را در شوشن کشتند لیکن دست خود را به تاراج نگذاشتند. و سایر یهودیانی که در ولایتهای پادشاه جمع شده برای جانهای خود مقاومت نمودند و چون هفتاد و هفت هزار نفر از میغضان خویشرا کشته بودند از دشمنان خود آرامی یافتند اما دست خود را به تاراج نگذاشتند. این در روز سیزدهم آذار (واقع شد) و در روز چهاردهم ماه آرامی یافتند و آنرا روز بزم و شادمانی نگاه داشتند. (آیه های ۱۲ - ۱۷ همانجا)

و در نهایت اینکه:

« و استر ملکه دختر ابیحایل و مردخای یهودی (مقبره ی این دو در شهر همدان واقع شده و از جمله آثار باستانی این شهر به شمار می آید. ف) به اقتدار تمام نوشتند تا این مراسله دوم را در باره فوریم (پوریم) بر قرار نمایند. و مکتوبات مشتمل بر سخنان سلامتی و امنیت نزد جمیع یهودیانی که در صد و بیست و هفت ولایت مملکت اخشورش بودند فرستاد. تا این دو روز فوریم را در زمان معین فریضه قرار دهند چنانکه مردخای یهودی و استر ملکه برایشان فریضه قرار دادند و ایشان آنرا بر ذمه ی خود و ذریت خویش گرفتند بیادگاری ایام روزه و تضرع آنان. پس سنن این فوریم بفرمان استر فریضه شد و در کتاب مرقوم گردید.» (آیه های ۲۹ - ۳۲ همانجا)

۲ - سیزه گره زدن

آفرینش و خلق اولین بشر در تاریخ ایران زمین دارای اهمیت بسزائی است. در اوستا چندین و چند بار از کیومرث سخن بمیان آمده و او را بعنوان اولین پادشاه و نخستین بشر روی زمین معرفی نموده است. نوشته مسعودی در جلد دوم مروج الذهب صفحه های ۱۱۰ تا ۱۱۱ و ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه بر پایه همین داده های پهلوی و اوستائی است. مشیه و مشیانه، دختر و پسر دوقلوی کیومرث در روز سیزده فروردین با هم ازدواج نمودند. و این نخستین پیمان و عقد و ازدواج بین انسانها بود که صورت می گرفت. آن دو پیمان زناشوئی خود را با گره زدن دو شاخه ی گیاهی که به گفته ی پاره ای از محققین و تحلیل گران گیاه ریواس بوده جاودانه نمودند. از این روی در روز سیزده بدر دختران و پسران دم بخت با آرزوی زناشوئی در سال جدید نیت می کنند و دوشاخه ی گیاه را به هم گره می زنند! این رسم در دوره ی کیانیان متروک و در دوران هخامنشیان مجددا رونق گرفت و تا امروز باقی مانده است.

۳ - انداختن سبزه ی نوروزی در آب روان.

پیشتر یاد آوری نمودیم که مردمان اعصار و قرون گذشته با این هدف در روزهای پایانی سال، مبادرت به رویاندن سبزه می نمودند تا طبیعت را به گرمی و رویاندن گل و گیاه تشویق و ترغیب کنند. در ضمن گفتیم که سبزه نمادی از ایزد شهید شونده (در میان رودان، دموزی یا تموز. در یونان و لبنان آنونیس و در ایران سیاوش) است. در رویاندن سبزه از دانه های گیاهان مختلف استفاده می شود و شیوه های گوناگونی بکار گرفته می شود! برای نمونه در لبنان، زنان بدر گیاه مورد نظرشان را در آب ولرم می ریزند تا زودتر جوانه بزند و سبز شود. در نتیجه گیاه روئیده شده، زودتر از موعد معمول پژمرده می شود که این زود مردگی یاد آور عمر کوتاه و زودگذر آنونیس است.

همچنین گفتیم که ایرانیان در روز سیزدهم فروردین ماه بدامن دشت و صحرا پناه می برند تا از نحسی این روز در امان بمانند. آنان در این روز، سبزه ای را که بمناسبت سال نو و مخصوص سفره ی عید خود رویانده اند، به همراه می برند و در آب روان می اندازند.

حال اگر سبزه مظهر آنونیس و یا سیاوش باشد، آب روانی که در روز سیزده، سبزه ی عید را در آن می اندازند، یادآور ایزد بانوی آب و باروری خواهد بود. این ایزد بانو در میان رودان اینین و در اساطیر ایران به نام آناهیتا آورده شده

است. اما به جهاتی در تغییر و تحول شکل اسطوره، دست کم در این افسانه جای خود را به سودابه داده است. زیرا به درستی می توان سودابه را معادل اینین به حساب آورد. زیرا سودابه نیز دل در گرو عشق سیاوش می گذارد و به نحوی متفاوت با اینین رفتار می نماید. به این صورت که وی معبود و معشوق خود را در دیار غربت به گشتن می دهد. موضوع دیگری که به تأیید این ادعا یاری می رساند، معنای لغوی سودابه است که در زبان اوستایی به معنی ( سوتَه آپکه) یعنی ( آب روشنی بخش ) یا ( آب سود بخش ) آمده است.

بکین سیاوش سیه پوشد آب

کند زار نفرین بر افراسیاب

بنا بر این در روز سیزده بدر، با انداختن سبزه ( سیاوش ) در آب روان ( سودابه )، در حقیقت سعی می شود در کار وصلت ایزد گیاهان ( ایزد شهید شونده ) با الهه ی آب به نحوی همراهی و هماهنگی صورت پذیرد و به ادامه ی رستاخیز طبیعت یاری رسانده شود.

**پایان**